

هولوکاست انگلیس
و اعراب
در برابر
زبان پارسی

نسک دوم

محمد عثمان نجیب

هولوکاست انگلیس و اعراب در برابر زبان پارسی

نسک دوم

مجد عثمان نجیب

پهرست داشته‌ها

پیش‌گفتار.

یادداشتی پیشا ورود به کهن‌کاوی ستیز انگلیس در برابر زبان پارسی.
بخش نخست:

هولوکاست انگلیس در برابر زبان پارسی.

بخش دو:

انگلیس‌ها و اعراب زبان‌های دنیا را دزدیدند.

بخش سه:

انگلیس، زبان‌های ملی کشور ما را در برابر هم قرار داد.

بخش چهار:

زبان پارسی و یخن‌پاره کردن‌های دیرینه و نوینه‌ی میان خودی پارسی‌گویان.

بخش پنج:

پس‌لرزه‌های هولوکاست انگلیس در برابر زبان پارسی.

بخش شش:

زبان پارسی، بیدل‌دهلویی و خسرو‌دهلویی و حسن‌دهلویی و سلیمه‌پی، اقبال
لاهوری و ده‌ها تن بزرگان سخن و چامه به هند پرورید.

بخش هفت:

بزرگان زبان پارسی در بهترین حالت هم اسیر دام طلسم اعراب بودند و به عربی
خدمت کردند.

بخش هشت:

هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد.

بخش نه:

پارسی‌سوزانی در دربار لنین. آیا لنین راستی پارسی ستیز بود؟

بخش ده:

ما دین را از اعراب گرفتیم نه آیین را.

بخش یازده:

پارسی ستیزی کهن و خشن در کشور ما.

پیش‌گفتار

به نام آفریدگار مادر و به نام آفرینش‌گر زبان مادر. و به نام شیرین زبان شیرین مادر. درود بر همه مادران جهان بدون پنداشت بسته‌گی سیاسی، تباری، دینی و جغرافیایی. درود به مادران دردمند کشور من که بهره‌ی شان از فردای زاده شدن تا ساعات مرگ تنها درد و رنج و زحمت است و بس. درود بر شما مادرانی که توانایی گماریده و تلاش کرده و برای یادبود زبان تان در هر گوشه‌ی از جهان شتافته و خود را به هم رسانیده و ارزش زبان تان را نگه داشته اید. و درود بر مادر قهرمان و دلیر من که دمی نیا سود و ما را پرورش داد تا امروز آنچه هستیم و هستیم و باشیم. به پاس زبان شیرین مادر من و زبان همه‌ی مادران جهان سر احترام فرود می‌آوریم. روز جهانی زبان مادری و هر روز برای مادران ما شاد باد.

این نوشته به هیچ رو با هیچ زبانی و شناسه‌ی ناهم‌سویی نه دارد و هر زبانی را با گوینده‌گانش گرمی می‌دارد. یادکرد نارسایی‌های مردمان ویژه از هر زبانی به شمول پارسی‌زبانان پارسی ستیز هرگز همه‌گیر نیستند و تنها همان مردمان را پشتوانه‌دار یاد می‌کند. یادداشتی پیشا ورود به کهن‌کاوی ستیز انگلیس در برابر زبان پارسی. زبان مادری!

می‌دانم، پیش‌گفتار من با نامی که از خامه‌ی من می‌خوانید، سازگار نیست. مگر همه می‌دانیم که زبان‌ها بن‌مایه‌هایی دارند از گرمی‌ترین داشته‌های زادروزی مان. این داشته‌های گران‌بار و نایاب همان مادران مایند. اگر زنده اند و یا اگر راهی دیار نی‌ستان شدند. زبان‌گویشی و گویش‌وری ما هرچه باشد، ارزشی به بزرگی جهان روی زمین و اندیشه‌ی انسانی ما دارد. آن‌سان هم که می‌دانیم ما در زمین یا بخشی از جهان ناشناخته زنده‌گی داریم، نه در همه‌ی جهانی که هنوز نه می‌شناسیم یا آگاهی‌های ما در باره‌ی شان اندک اند. مگر آنچه را هر زنده‌جانی در نخستین دقایق به جهان آمدن می‌داند، بودن کسی با او است. نوزادی که هنوز نه می‌داند چه است و چه می‌شود، در آن‌گاه خود نه شناسی و دگر نه شناسی، خودش را در راحت‌کده‌ی می‌یابد که پسا نخستین روزها، به چهره می‌شناسدش. این شناسایی در دو بخش است. خود مادر یا نام مادر و زبان مادری. نوزاد کودک این‌چنین پا به بودش در جهان بودن‌ها می‌گذارد. پس آهسته آهسته پی می‌برد که زبانی دارد برای سخن گفتن و سخنی دارد برای گفتن و گفتنی دارد برای زنده‌گی کردن. انتخاب زبان، تبار و دودمان و قبیله و عشیره و دین و پدر و مادر و بسته‌گان که به دست خود نوزاد نیستند. این‌ها، همه توشه‌های ناخواسته برای کودک اند که با آنان و آن‌ها خو می‌گیرد و پر می‌کشد و بالنده می‌شود. پس ما، در هیچ بخشی از این داده‌ها برای خود مان یا کودکی مان کاره‌ی نه بودیم و نیستیم. مگر هم‌راستا و هم‌زمان با زاده شدن در کانون یک خانه‌واده، شناسه یا هویت همان خانه‌واده را می‌گیریم یا بر ما گذاشته می‌شود. ما که کودکان دی‌روز و کهن‌سالان امروز هستیم یا کودک‌انی پسا و پیشا از ما اند و به بالنده‌گی رسیدند. پاس‌داری از همه داشته‌های هویتی و شناسه‌ی و پیدایشی و بسته‌گی به یک خانه‌واده را در نخستین‌های کاری زنده‌گی قرار می‌دهیم. پاس‌داری از زبان مادری هم یک گزینه‌ی با ارزش برای ماست. این که زبان مادری و گویش‌وری ما چیست؟ هر چه باشد، برای ما ارزش دارد و ارزش پاس‌داری دارد. آنچه از دیدگاه اجتماعی و انسانی بی‌ارزشی دارد، برتر دانستن زبان مادری خود ما بر دگران است یا نادیده‌انگاری زبان مادری دگران. این برتری‌جویی را نه خدا باوران می‌پسندند و نه خدا ناباوران. همین‌گونه زبان‌گویشی یا مادری خود را بدتر

از دگر زبان‌ها دانستن هم گناه است. زمانی که این دو ویژگی را داشته باشیم، مشکلی نه داریم. اگر برای رشد و باروری و نگه‌داری زبان مادری مان می‌کوشیم، نه باید برای دگران جنجال آفرین باشد. چنانی که ما نه باید با زبان‌های دگر هم‌وطن خود یا هم‌جهان زمین خود مشکل داشته باشیم. هم‌وندی‌های زبانی و زبان مادری را پاس داشتن نه گناهی است در اجتماع و نه خشک‌اندیشی یا ستیزه با زبان‌های دگر. این خشک‌اندیشی را در کشورهای مانند کشور من و شما با واژه‌ی عربی تعصب که برابری‌های آن در پارسی خشک‌اندیشی و ستهیدن است هم‌سان کرده‌اند و از آن بهره‌ی پوچ می‌جویند. نشانه رفتن این‌چنینی برای آنانی که سره‌سازی‌های سیاسی، اجتماعی، کهنی و گذشته‌پی از هرکسی دارند، جفای بزرگی است. گوینده‌گان هر زبان، هم‌وندان هر دودمان در میان شان مردمان نکو زیاده‌تر و بیش‌تر دارند تا مردمان ناکار. گاهی که در بازگفتاری کهنی و یا پی‌گیری ناکاره‌گی چنان آدم‌ها می‌باشیم یا دگرانی می‌باشند، نه باید برداشت‌هایی بر خواست دل‌ها و اندیشه‌های مان کنیم. این بازتاب‌های شتابان و سرزنش‌کننده را زمانی داشته باشیم که کسی یک‌سره و راست بر هویت یا شناسه‌ی ما بتازد. نه آن که اگر از نابه‌کاری یکی از هم‌وندان مان سخنی گفته شد، ما آن را برای همه‌ی هم‌وندان و هم‌دودمان خود بدانیم. این خامه را که می‌خوانید، بر زوایای دشمن‌ستیزانه‌ی انگلیس با زبان پارسی از سده‌های پارینه‌گذری دارد. سوگ‌مندانه این ستیز با پارسی کنون در رده‌ها گونه‌گون فرمان‌روایی‌های جهانی به شمول دست‌گاه‌های امنیتی پنهانی کشورها و آمریکا و چین و هندی که خودش زمانی پای‌گاه بزرگ پارسی‌زبانان بود و کشور‌های اروپایی نهش بی‌پیشینه دارد. زبان مادری بزرگ‌ترین سپرده‌ی خداوندی است برای انسان. آن‌گونه که انسان خلق کردن ما هم مهربانی اوست. به یاد داشته باشیم که در این مهربانی خدای ما هیچ ناگزیری هم بالای خدا نه داریم. پس، نه خدا باوران و نه خدا ناباوران در گزینش زبان، تبار، پدر و مادر و آیین و کشور و جغرافیای زیستاری هم خواست‌های ما برابر چشم ما نیستند و آزادکامی هم در گزینش آن‌ها نه داریم و نه دارند. این همان‌گونه است که در انتخاب زبان مادری هم سزاواری خودی نه داریم. به این چم که زبان مادری ما سرشتی و گوهری است نه کسبی خود خواسته. پس به این رو‌کوشش برای پاینده‌گی و بایسته‌گی و بالنده‌گی زبان مادری از ارزش‌های ما در پاس‌داری این گرامند است. به یاد داشته باشیم که زبان مادری هر کسی برای خودش یک بهشت است، یک رودی از رودباران مهر است و یک گل‌خوشه‌پی از گل‌ستان رنگین زبان‌های مادری. گاهی که ما به زبان مادری خود وابسته‌گی‌هایی داریم، نه باید در برابر زبان مادری دگران هم سُهش بدبینی یا رشک و تنگ‌چشمی داشته باشیم، نه تنها این‌ها را نه داشته باشیم که ستایشش هم کنیم. چرایی این را در آن می‌یابیم که ارزش والا گه‌ری زبان مادری خودمان را دریافت کنیم. من با آنانی هم‌سویی نه دارم که زبان مادری را تنها ابزاری برای گفت‌و‌مان روزمره می‌دانند. زبان مادری تنها یک بن‌مایه‌ی گویشی نیست و نه یک بخشی از همه‌گیرترین بخش‌های هویت‌سازی یا همان شناسه‌ی پیدایشی است. دریابانیدن و آگاهی دادن زبان هم یکی از پایه‌های زبان‌شناسی و زنده‌گی اجتماعی است، نه همه‌ی کاربردهای زبان. زبان مادری در بهترین و بدترین گردش زمان و زنده‌گی هم بسیار ارزنده‌گی دارد. ما می‌دانیم که برای یادسپاری و گسترش کدام ارزشی مبارزه می‌کنیم. یکی از نارسایی‌های برخوردی پیوسته‌ی ما در بیش‌ترین گاه‌ها یک‌جاسازی کران‌نمود‌های ویژه در زمان‌های ویژه‌اند که ما آن را یا خواسته یا ناخواسته انجام می‌دهیم. در همین نشانه‌ی نمایان ما روز زبان مادری را از روز زبان‌شناسی جدا یادگیری نه می‌کنیم. در زمانی که آهنگ داریم تا به این ویژه‌گی در گاه‌هویدا برنامه‌های سنجیده شده داشته باشیم. آن‌جا که جستار ما گپ‌وگفت زبان مادری است، باید همه تمرکز برنامه‌سازی‌ها را پیرامون زبان مادری داشته باشیم. چون زبان‌شناسی هرگز وابسته‌گی به روز جهانی زبان مادری و گرامی‌داشت از روز زبان مادری نه داشته و هر کدام برنامه و کارنامه‌ی جدا دارند.

چرا زبان مادری را بزرگداشت می‌کنیم؟

بنگلهدیش که زمانی بخشی از پاکستان بود، همیشه با حکومت های بیش‌تر پنجابی محور قدرت مرکزی شور داشت تا زبان بنگالی هم بخشی از زبان های ملی و رسمی پاکستان شمرده شود. این تلاش‌ها علاوه بر آن که نتیجه نه داد و سبب کشته شدن تعدادی از بنگالی‌ها در مبارزه‌ی احیای هویت‌شان شدند، اما کاروان‌ها از حرکت باز نه ایستادند. تا آن‌که بنگلهدیش از پیکر پاکستان جدا شده و به عنوان یک کشور مستقل جهانی شناخته شد. پسا استقلال داکه به پیش‌نهاد بنگلهدیش در سازمان ملل بود از سال ۱۹۹۷ ترسای ۲۱ نوامبر به فرنامه‌ی روز زبان مادری شناخته شد. جهان همین‌گونه کوتاهی‌ها دارد. گاهی که به چنین فیصله‌ی تمرکز می‌کنی یا هم مانند هابی از این راه، به دغدغه های هوشی درگیر می‌شوی که چرا انسان، روین و کوتاه اندیش است؟ خدایی که همین بشر را خلق کرد، هزاران سال پیش ارزش والای احترام به مادر و پدر را به او آموختاند و فرمود:

به والدین تان احسان کنید. یا می‌فرماید که به شما زبان دادیم و لب‌ها دادیم تا گفت و گفتار کنید. و باز فرمود که شما برای لهُو و لعب گفتن یا شنیدن خلق نه شده اید. ولی هیچ‌گاه هیچ‌کسی به آن نه پرداخت، مگر برای یک گزیر دورویی جهانی، هر ساله از آن بزرگداشت می‌کنند. و دگر که بازمانده‌ی زمانی یک سال همه در نبرد برای برتر شمردن زبان مادری خود و از میان برداشتن ارزش زبان های دیگر اند. چنانی که از خوانش نوشته‌های کهن دریافتیم، انگلیس، فرانسه و اعراب و روس‌ها در یک برهه‌ی از تاریخ، ارزشی به زبان مادری دگران نه گذاشتند. آنان با هر چه خشونت که توانستند زبان های مادری خود شان را به کشور های دگر بار کردند. نمونه اش همین نوشته‌ی من است. به هر پیمانه که تلاش کنم تا پارسی سره بنویسم، باز هم برایم میسر نیست تا واژه‌های عربی کاربرد شده در زبان پارسی را دور اندازم. برخی‌ها در کهن‌نگاری دست‌به‌کار زدن هیتلر برای نابود کردن یهود را ناسازگاری زبانی می‌دانند که هرگز چنین نیست. دست به کار شدن هیتلر در برابر یهودیان مبنای دگرمانی میان ساختاری تباری و عقده‌ی و برنامه‌ریزی شده‌ی با گوشه‌های پنهان و هنوز رو نه شده‌ی سازمان‌های استخباراتی داشت که زبان، خود به خود بخشی از آن‌ها است. هوش هم‌داریم که هنوز هم رازهای پنهانی در مورد کارکردهای هیتلر تا اندیشه‌ی زنده بودن و مرگ او موجود اند. گو این که هیتلر سال‌های زیادی پسا شکست زنده بوده و خودکشی اش هم یک دروغ. آشکار هم نه شده که آیا هیتلر برای انجام آن همه جنایت، از سوی کسانی گماشته شده بوده و یا به راستی همه چیز از اندیشه‌ی خودش سرچشمه می‌گرفته؟ راستی آزمایی‌های زمانی در زمان ما و پسا ما این پرسش‌های پیچیده را پاسخ خواهند داد. در کشور ما هم هیچ‌گاهی برای انکشاف زبان های مادری تلاش های ویژه‌ی دولت‌ها به روی نیامد و همه با چند برنامه‌های آموزشی دبستانی و دبیرستانی و دانش‌کده‌ی و دانش‌گاهی تنها در مکان های آموزشی انجامیده اند. جدا از آن که برای برتر شمردن یک زبان ویژه بالای زبان های دیگر، تلاش های سیاسی و دولتی و قدرتی از هیچ عملی فروگذاشت نه کردند که سودی نه داشتند. مگر گوینده‌گان زبان‌ها، جوینده‌گان و یابنده‌گان پی‌گیر و کام‌روای گسترش گستره‌ی زبان های خود بودند و تاکنون از دودمانی به دودمانی وام می‌گذارند. امروزه که در جهان میان پنج تا هفت هزار و گاهی دو چند آن، زبان‌های گویشی وجود دارند، چرا ما اراده‌ی ارج گذاری به زبان های دگر را نه می‌کنیم؟ برای همه‌ی ما بایسته است که به زبان‌های مادری و گفتاری هر کسی احترام داشته باشیم و در باروری زبان مادری خود و آشتی بودن آن با زبان های مادری دگران کمک کنیم، نه زیان‌رسانی. مردمان آگاه در کشورهای دگر پیوسته برای گسترش هر زبان کاربردی در سرزمین های شان می‌کوشند و دولت‌ها آن را دیده‌بانی و پاس‌داری می‌کنند. به ویژه آن که زبانی یا زبان‌هایی در آسا های

اساسی کشوری شان به نام زبان های ملی پذیرفته شده باشند. این مورد در کشور ما ارچند در دادیک ها یاد شده، مگر برای پایایی یک زبان یا جاگزینی یک زبان به جای زبان کشورشمول کارشکنی و سیوتارهای آیین مند و ناهنجار راه افتاده اند که نه تنها فرجام مثبتی برای کارگزاران این منفی نگری نه داشته، بل که زبان مادری خودشان را هم از پا در آورده است. چرایی آن هم، دامنه داری رشک بردن با زبان پارسی و یکی از زبان های هنجارین کشوری است. با آن که هیچ تلاشی در زمینه ی نابودی یا از کار اندازی کاربردی زبان ویژه در کشور ما به ثمر نه رسیده است، واژگونه سان دست آویز ناخواسته ی پس مانی زبان خود این تلاش کننده های زبان دشمن دگران گردیده. ما در درازای دست کم دو دهه و اندی پسین گواه آن نیستیم تا گواهی بدهیم که این مردم در بلند بردن گنجایی پذیرش زبانی خود شان کامیاب بوده باشند. بهتر آن می بود و است که نبرد فرهنگی برای از میان برداشتن غایله ی زبان دشمنی، قافله ی زبان دوستی دگران را راه اندازیم و زبان های کشور را رشد و بارمعنایی بدهیم. ارچند به گونه ی نمونه زبان مادری من که همان پارسی است رشد بلندی دارد و هر روز به گروه زبان شناسان آن افزوده می شود تا آن جا که در میان همه اقوام شریف کشور از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب میانه ی گفتاری درون خانه واده گی هم دارد حلقه ی یکی سازی و نامیراست. از یاد نه بریم که پارسی ستیزی افزون بر برونی ها در درون کشور هم بی پایان اند و در سه صد سال پسین و صدو بیست سال فرجامین پیوستاری داشته است. چه مردم فریب هایی داشتیم و داریم. در زمان سلطنت ظاهر عیاش، هاشم و شاه ولی و دیگران همان خط مشی فاشیستی را دنبال می کردند که محمود طرزی در زمان امان الله کرد و امان الله هم پذیرفت.

فاشیسم چیست؟ شاخ و دُمی که نه دارد. مضحکه بارتر آن است که دستور را به فارسی می نوشتند تا پشتو را همه گیر سازند. تا آن جا که خود شان نوشتن پشتو را یاد نه داشتند جریده ی اصلاح در برگه ی چاپ شده ی ۱۲ حوت ۱۳۱۵ برابر با ۳ مارچ ۱۹۳۷ میلادی خویش فرمان آموزش به زور زبان پشتو را بازتاب داده که به شاه ولی، غازی!؟ خود خوانده ی جاده های کابل داده بوده است. در آن دستور زبان پشتو را آشکارا زبان افغانی خوانده اند. «در نگاره بخوانید.» کنون چه گونه شد که یک باره از آشکارگویی به ورسوریدن رفتند و زبان افغانی را پشتو نه می دانند؟ به هر رو، در این باره دیدگاهایی دارم و در همین نسک خواهید خواند. مگر ریشه های کهن پارسی ستیزی از کجاستند؟

هولوکاست انگلیسی‌ها در برابر زبان فارسی در هند بخش نخست

آنچه کهن‌کاوی‌های زبان‌شناسی در پویه‌ی زمان به دست‌مان می‌دهند، بودن برنامه‌های بزرگ استعماری اند برای سرپار کردن آموزش زبان انگلیسی توسط انگلیس و فراگیری گیتی و سرزمینی فرامرزی‌های انگلستان امروز و بریتانیای کبیر دی‌روز. این برنامه در هند برتانه‌وی درایش زیادی داشت، تا آن‌جا که خوان زبان‌های پایه از آن سرزمین را برچید. یکی از برنامه‌ریزی‌های اتاق‌های اندیشه‌ی انگلیس که به گونه‌ی پیوسته و در پهلوی چنگ‌اندازی و زمین‌گستری‌های شان در دید آنان بوده است.

پژوهش‌گران دریافته‌اند که با ورود نخستین کشتی ترابری انگلیسی‌های گویا بازرگان به هند، صدا‌های پاهای دشمنی انگلیس با زبان پارسی در هند هم بلند شدند. زبان پارسی که به گونه‌ی باور نه‌کردنی بیش از ۷۰۰ سال ریشه در سرزمین هند پهناور داشت و نزدیک به ۳۰۰ سال هم زبان آیین‌مند آن بود، یکی از دشواره‌های فرا راه آبی‌چشمان بی‌گانه و بازرگانان دی‌روز و ربایش‌گران آن‌روز دیگر در هند بود. بازگفتاران می‌نویسند که زبان پارسی و دین اسلام یا همان مسلمانان نیروهای بازدارنده‌ی انگلیس برای چیره‌دست شدن شان به سرزمین هند بودند. کسانی که از آن‌گاه هند روی‌دادنویسی و روی‌دادگفتاری دارند، می‌نویسند و می‌گویند که انگلیس‌ها در پی یک برنامه‌ی از پیش چیده شده دنبال دریافت راه‌کاری در کارگزاری ستردن زبان پارسی از هند بودند. به همین انگیزه آنان با تیزهوشی‌های شان سال‌ها پیش از پیوست ساختن هند به بریتانیای آن زمان، زبان رسمی و درباری کشور هند را دگردیس کردند. سرتوماس رو، فرستاده‌ی جیمز اول، از دربار انگلیس در هند نماینده‌گی می‌کرد که خویش‌کاری سیاسی گونه داشت. کهن‌نگاران گماشته‌گی توماس را با کام‌روایی همراه می‌دانند. پادشاه پارسی زبان و پارسی دوست هند، نا آگاه از کنش‌ها و ترفندهای سیاسی استخباراتی و آهنگ انگلیسی‌ها یک امتیاز ویژه را پیش‌کش تازه واردهای نیرنگ باز کرد. بازدهی این ساده انگاری شاه گورگانی بسیار سنگین تمام شد. پندار‌های سال ۲۰۰ سال پسا حضور انگلیس‌ها که با نورد توماس استیفن یک کشیش مسیحی، اولین تبعه‌ی انگلیس آغاز و در سال ۱۵۷۹ پای او به شبه قاره هند رسید آن‌هایی نه بودند که انگلیس‌ها به آن بهانه، رهبری کشوری به بزرگی هند را به دست گیرند. همه در این اندیشه بودند که ۲۰۰ نفر بازرگان رسیده از انگلیس به هند در سال ۱۶۰۰ تنها بازرگانان اند و بس. اما سنجش آنان هندی‌ها و شاه پارسی زبان شان بسیار کوتاه‌نگرانه بود. آنان روزی گواه بودند که انگلیس آگاهی زدودن زبان پارسی و جاگزینی زبان انگلیسی در هند را بسیار ساده و بدون ایستاده‌گی یا رویارویی با خود شان این چنین و کوتاه پخش کردند.

«از امروز زبان رسمی انگلیسی است نه فارسی...» این مهم‌ترین بخش از بازگویی کهنی است که تا امروز شنیده و خوانده شده و از میان بردن زبان آیین‌مند یک کشور و جاگزینی زبان دیگر را به ما می‌رساند. آن‌گونه که نویسندگان ما گفته‌اند:

«شاید روزی که اولین کشتی حامل انگلیسی‌ها در سواحل هند پهلو می‌گرفت، هیچ کس فکرش را نمی‌کرد که روزی تاجرهای انگلیسی نه تنها حاکم شبه قاره شوند، بلکه تأثیری همیشگی را بر فرهنگ این کشور باقی بگذارند.»

با ورود به هر برگی از برگه‌های ستبر گذشته نویسی‌ها می‌یابیم که زبان پارسی فراگیری‌های بلندی در

سرزمین هند داشته است. این گزیده‌گی‌ها به ویژه در زمانه‌های رسیده بر فرمان‌روایی‌های دودمان گورگانی از سال ۱۵۰۰ میلادی بازتاب دارند. دودمان تیمور زبان فارسی را در دربار‌های شان چنان رویانند که تا ۳۵۰ سال فرمان‌دهی شان همه‌ی مردم هند زبان فارسی را آموختند و زبان رسمی شان شد. پارینه نویسان از روی‌کرد‌های اکبرشاه گورگانی میان سال‌های ۱۵۵۶ تا ۱۶۰۵ میلادی آگاه مان می‌سازند که آن‌گاه زبان فارسی در هند فراز‌های بلندی داشته است. تا جایی که چامه‌سرایان و چکامه‌سرایان و سرودسرایان از خراسان و ایران هم ترک وطن کرده به خشک‌سارواری هند می‌زیستند. می‌گویند که شاه گورگانی دستور داده بود تا برخی ماتی‌کان یا نوشتار هندوان از زبان سانسکریت به آراسته‌گی (نظم) و سخن‌ناسروده (نثر) فارسی برگردان شوند. چنین بود که هند زیست‌گاه بی‌بیم برای سرودسرایان پارسی شده و از ایران زمین و خراسان به سمت دولت گورگانی روی می‌کردند. دوران سالاران پارسی زبانان گورگانی هند را به بهشت سخن‌سرایان پارسی دگرگون کرده بود. آن همه چنان با شور روان بودند که خار چشم انگلیس شده و تا آن‌جا که به بهانه‌ی انبازی بازرگانی خشک‌سارواری هند‌خاوری آن‌جا را زیر چکمه‌های ستوران شان له کرده بودند و زبان پارسی را زیر ریزه‌بین‌های شان داشتند. کارایی با شکوه زبان پارسی هم‌راستا با راستایی اسلام در هند، انگلیس را شوکه کرده بود. به دان‌سان بود که در پی از میان برداشتن آن شدند. برایان گاردنر یهودی انگلیسی که گذشته‌نگار نام‌داری در زمان خود بوده، در باره‌ی نابودی فرهنگ و زبان پارسی از سرزمین هند توسط انگلیس‌ها می‌نویسد:

«شگفتی آور نیست اگر زبان فارسی در هند فراگیر شد ویژگی‌های مشترک قومی و فرهنگی و پیوندهای دیرپای این دو قوم آریایی می‌توانست چنین زمینه‌ی تاریخی را فراهم آورد. این رازی است جاودانه که در زبان فردوسی و سعدی، مستتر است؛ رازی که امپراتوری انگلیس را به حذف و نابودی آن واداشت»

هنگامه‌نویسی برایان هم‌خوانی زیادی از نگاه دشمنانه‌ی انگلیسی‌ها به زبان پارسی در اولین روزهای ورود شان به عنوان نماینده‌ی انگلیس در هم‌سان خشکاد هند (شبه قاره) بی‌گفت‌وگو هم‌خوانی دارد. انگلیسی‌ها که هنگام سال‌های ۱۶۰۰ میلادی تا ۱۸۰۰ میلادی کم‌وبیش بر همه‌ی هند دست‌برد زده بودند در سال ۱۸۳۶ توسط «چارلز تری ویلیان» زبان انگلیسی را جای‌گزین زبان فارسی برای هند ابراز کردند. کاری که پسا برچیده شدن فرمان‌فرمایی گورکانیان به گونه‌ی جدی‌تری دنبال شد و پس از آن هندی‌ها مجبور بودند که برای انجام مراودات بازرگانی (که همگی در دست کمپانی هند شرقی بود) به زبان انگلیسی صحبت کنند. هندی‌ها که دیگر به گونه‌ی آیین زور مستعمره‌ی انگلستان بودند، ناگزیر برای دنباله‌ی زنده‌گی خود، زبان بی‌گانه‌ی اشغال‌گران کوچیده به وطن شان را یاد بگیرند که در آغاز تنها برای بازرگانی به هند آمده بودند. انگلیسی‌ها برای آن‌که راه‌کارشان در نابودی زبان پارسی از میان هندی‌ها بهتر باروری دهد، زبان اردو را نیز در برخی نواحی هند گسترش دادند تا با ریشه‌کن کردن زبان پارسی، بتوانند از ناسازگاری‌های شهروندی نیز برای پیش‌برد اهداف شان بهره‌مند شوند.

پ.ن: سرنویس کتاب را از تارنگاشت (جهان نیوز) وام گرفته‌ام.

مگر پارسی زدایی و پارسی‌ستیزی انگلیس در خراسان آن زمان...

انگلیس ها و اعراب زبان های دنیا را دزدیدند. بخش دوم

انگلیس که برنامه‌ی راهبردی دراز مدت حضور و توسعه‌ی امپراتوری اشغال‌گری را در جهان، منطقه و به سوی کشور ما هم داشت. در بدو عبور از آب به سواحل هند تلاش کرد تا بیشه‌های قدرت را به نفع خودش گسترده ساخته و بشکافد. آن‌گاه که زمانه در مسیر یک سُوپیه‌ی تنهای انگلیس شناوری داشت، انگلیس فرصت‌ها را غنیمت شمرده، در از میان برداشتن زبان‌های جهان و جاگزینی زبان انگلیسی به جای آن‌ها کامروایی‌هایی داشت که سرانجام امروز بدون زبان انگلیسی جهان در هیچ عرصه‌ی رونده‌گی و تازنده‌گی نه دارد. آگاهان امور سیاسی و نظامی درک می‌کنند که این سلطه‌گرایی زبانی انگلیس در سراسر جهان ماندگار شده است و نوعی از استعمار فرهنگی بدون پایان است. مگر برای پایانه بخشیدن آن سده‌ها مبارزه نیاز است. گاهی که در افغانستان امروزی شور ارزش زبانی را به میان می‌آوری برخی‌ها درست مانند انگلیس‌ها خشم‌گین شده و بدون دانستن ارزش‌های زبان تا آن‌جا پیش می‌روند که ما را از پرداختن گپ‌وگفت پیرامون لایه‌های شیرین زبان مادری مان باز می‌دارند. به هر رو، انگلیس‌ها با داشتن اتاق‌های بزرگ اندیش‌وری در مستعمرات شان و در لندن هر بخشی را موشکافی کرده و برنامه‌ریزی می‌کردند و می‌کنند. نابودی زبان‌ها یکی از همان برنامه‌های راهبردی انگلیس به شمار می‌رفتند. زبان پارسی که در هند و فرمان‌روایی‌های بیش‌ترین مسلمانان آن زمان خار چشم انگلیس‌ها بود، بایستی از سر راه انگلیس برداشته می‌شد. هند سرزمین پهناوری که زبان پارسی در آن چند صد سال و با شکوه نردبان بالا رفتن را می‌پیمود و سه صد سال کم و بیش زبان دربارها و گفتارها و شاهان و امپراتوران و سراینده‌گان بود. انگلیس پسا چیره شدن همه‌گیر بر هند ناگهان و یک شبه زبان پارسی را در همه گونه‌های آن بر هند قدغن کرد که گویش و نوشتار سیاسی اداری را هم در بر داشت. ترفندی که انگلیس در اشغال هند به کاربرد، همان بود که به گواهی و باور هنگامه‌ی آن‌گاه می‌دانیم:

حدود ۲۰۰ نفر انگلیس گویا برای بازگشایی یک باهمان دارو سازی با کسب اجازت و جواز از دربار سلطنتی وارد هندوستان می‌شوند. البته که آن سفر در پنهان‌خانه‌های استخباراتی لندن و به آگاهی و دستور سر راست پادشاهی برنامه‌ریزی شده بودند، چرا که به نوشته‌ی کهن نگاران، دریانوردان از فلفل و داروها روی آب بیش‌تر استفاده می‌کردند و دارو بسیار گران شده بود. کار خودشان را با این درخواست به سرنویس ساختار یک انباز بازرگانی از سال ۱۶۰۰ (میلادی) در هندوستان آغاز کردند. انگلیس‌ها چنان با کاردانی و شکیبایی موریانه‌گون کار براندازی زبان فارسی آغاز کردند که ۲۰۰ سال به درازا کشید تا زبان پارسی مردم هندوستان را نابود و زبان خود انگلیس‌ها را جاگزین آن ساختند. می‌دانیم که زبان مادری پادشاهان سلسله‌ی بابرین ترکی بود. مگر هریک شان زبان پارسی را عاشقانه دوست داشتند و زبان پارسی را زبان دربارهای شان پذیرفته بودند و بر پویایی آن پافشاری داشتند. آن‌سو، انگلیسی‌ها نه می‌توانستند برداشت آن شکوه زبان پارسی را هم‌آورد و دشمن بالنده‌ی زبان انگلیسی داشته باشند. انگلیس‌ها پسا چیره شدن همه‌گیر به هند، همه روش‌های انسانی را زیر پا گذاشتند و زبان پارسی، زبان شیوای پیوندگذاری گفتاری مردمان هندوستان را از میان برداشته و همه‌ی روی داده‌های نیازمند را به زبان انگلیسی بر گرداندند. می‌دانیم که پرخاش‌گری در برابر زبان‌های پیش‌کشیده شده، در همه‌ی دنیا پیشینه‌ی دیرینه دارد. مگر آن اندازه که دشمنی در برابر زبان پارسی بوده، دگر زبان‌ها به آن اندازه چالش‌های نابود سازی نه داشتند. زمانِ خوانش به داستانِ سرگذشت

نوشته‌های شکسپیر می‌رسیم که در فرانسه غوغا برپا کرد، می‌یابیم که اگر شکسپیر اهل لندن است، مگر همه‌ی جهان از سروده‌های او بهره می‌برند. در سده‌ی نوزدهم، زمانی کن پای سرایش سرودن شکسپیر به فرانسه رسید و برگردان نوشته‌های او سراسری شد، فیلسوفان نام‌دار آن روزگار که ایستارهای خودشان را در ناگواری‌ها می‌دیدند، نگران بودند و شکسپیر و زبان انگلیسی را سرزنش می‌کردند. به این چم که در گیرودارهای زبان‌ستیزی‌ها، نه زبان انگلیسی به گونه‌ی همه‌گانی بل دانش‌مندانی چون شکسپیر هم به ویژه دچار دشمن‌گرایی می‌شدند. آن‌گونه که همیشه یاددهانی کرده ایم یکی از خلا‌های بسیار بزرگ در میان بیش‌ترین مردمان، از آن میان مردم کشور من یا همان خراسان دی‌روز بدون نگرش به گینه، کیش، کشورداری و زاد و سال به خوانش یا کم‌تر به دانش خوانش گذشته‌ی وطن خود هم نه می‌پردازند. گاهی که از گذشته برای شان بنویسی یا ریش‌خندت می‌کنند یا دیوانه ات می‌شمارند. به یاد دارم که بسیار نوجوان بودم، سره‌نویسی را به کشورداران و مردمان و فرهنگیان و بلند پایه‌گان کشور نوشتم که چرا نه توانستند کار بزرگی برای مولانا شناسی به فرنام یک سرافرازی کشور، ایشان را درست به مردم ما شناسایی نه کردند، تا آن‌جا که کوششی هم برای گفت‌و‌مان خردورزانه با ایران و ترکیه هم نه داشتند؟

از این‌جا...

منطق ضعیفی که برخی آگان علم و ادب مثلاً آقای آذر استاد دانش‌گاهی در تهران مطرح می‌کند سازنده نیست. ایشان می‌فرمایند: (...هیچ‌گاه کسی نمی‌تواند بگوید که مولوی از آن ترک‌هاست چون زبان او پارسی است. بگذارید همه بگویند متعلق به آن‌ها است. این‌ها مشکلی ایجاد نمی‌کند، چون اساس کار مولوی، زبان فارسی است. درمورد نظامی گنجوی هم همین‌طور است؛ از «هفت‌پیکر» گرفته تا «خسرو و شیرین» و «اسکندرنامه»، شعرهای او همه به زبان پارسی است. حالا بگویند او ترک بوده، بگذارید آن‌ها هم دل‌خوش باشند. اگرچه آدم‌های بزرگ هیچ‌گاه نمی‌توانند در یک جغرافیا محدود باشند. به همین دلیل است که هر کسی می‌خواهد بگوید این افراد بزرگ از آن آن‌هاست و این‌گونه بزرگی خودشان را به تعالی برسانند ولی این هیچ‌گاه مقدور نخواهد بود.) این دلیلی‌ست کم ارزش. مثلاً ما نه می‌توانیم بگوییم افلاطون و سقراط از ماست، یا نه می‌توانیم ادعا کنیم که ادیسون از کابل بود یا تولستوی از کندهار. این دلیل‌ها و من در آوردن‌ها خود فریبی است. هیچ‌کسی و هیچ‌کشوری حاضر نیست تا افتخارات خود را به پای بی‌گانه‌یی بریزد. درست است که بزرگان علم و معرفت و دانش مربوط همه جهان‌اند. ولی زادگاهی، وطنی، ده‌کده‌یی، شهرستانی و شهری و کشوری دارند که مایلند آن بزرگ مرد یا بزرگ زن تاریخ‌شان به نام خودشان یاد شود یا آرام‌گاه‌اش در کشور خودش باشد. انگلیس وقتی خودش را در هند برتانوی از شر زبان فارسی نجات داد، برنامه‌هایش را سوی خراسان آن زمان یا کشور ما تمرکز داد که آن‌گاه پاکستانی و بنگله‌دیشی نه بودند و همه سرزمین‌های کشوری منطقه شامل محدوده‌های قبول‌شده‌ی جغرافیایی کشور ما بودند. انگلیس به ناچار چاره‌ی چند گونه‌ی سیاسی، ارضی، فرهنگی و کشوری و جغرافیایی سنجید. این‌جا ما تنها در مورد زبان فارسی ستیزی انگلیس بحث داریم. به همین موازات حتا بیش‌تر از آن وقتی اعراب به سرزمین‌های ایران و خراسان هجوم آوردند، تلاش‌های زیادی برای از میان برداشتن زبان پارسی کردند. کتاب‌سراها و کتاب‌خانه و کتاب‌های بی‌شماری را سوزاندند. ارچند در همه کشور‌های جهان که چیره شدند، تا امروز زبان‌های محلی و ملی‌شان را دزدیدند و زبان عربی را جاگزین آن‌ها ساختند. یعنی مردمان آن سرزمین‌ها

می‌توانستند با زبان های ملی شان هم دین اسلام را قبول کنند. ولی در بیش‌تر کشورهای آفریقایی و آسیایی زبان های ملی شان در تندباد وزش زبان عربی و انگلیسی از میان رفتند. یعقوب لیث صفار خدمتی برای نگهداشت و نجات زبان فارسی از غرق شدن در غرقاب زبان عربی شجاعانه کار کرد، با آن که به مردم کابل خیانت و شاه کابل شاهان را با نیرنگ به شهادت رساند تا به امیر عرب خدمتی کند، اما ایستایی او در مورد رسمی بودن زبان فارسی و برچیدن بساط زبان عربی از این جغرافیا شایان ستایش است. انگلیس که برای هر کارنامه‌پی برنامه‌پی داشت با به وجود آوردن پاکستان و بعد بنگله‌دیش و بعد ایجاد مناطقی به نام قبایل آزاد در مرزهای منتهی به کشور ما برنامه‌ی فارسی ستیزی خود را نیز ماهرانه پیش برد.

انگلیس، زبان های ملی کشور ما را در برابر هم قرار داد بخش سوم

تشکیل پاکستان و پسا از آن تشکیل بنگلهدیش درست زمانی توسط انگلیس صورت گرفت و بدنه‌هایی از کشور ما را جدا کرد که سنگین‌ترین آسیب را به تمام پیکره های کشور امروز ما وارد نمود و بحث زبان یکی از آن جمله بود. ترفندی که انگلیس برای از میان برداشتن زبان پارسی به کار بست را مقارن بیست قرن پس از اولین گام‌گذاری جواسیسش در ساحل هند بازدهی رساند و نه تنها زبان پارسی که زبان اردو را نیز دچار ناملایمات کرد. تا آن جا که سرانجام زبان انگلیسی زبان اول هند برتانوی شد و گام‌ها برای شکست و ریخت دادن زبان پارسی فراتر از مرزهای برداشته شدند و از کرانه های دور برای ناگران‌مند سازی سوی خراسان دی‌روز و افغانستان کنونی عبور کردند. ولی در میانه‌ی راه بود که انگلیس فکر کرد تا دیر نه شده هم زبان پارسی را از خراسان زمین برچیند و هم برابر هم قرارگیری زبان های پشتو و پارسی را کلید بزند. این کار انگلیس را بر آن داشت تا پس از هند، پارسی ستیزی را از پاکستان نو تأسیس و ایجاد ایالت خیر پشتون‌خواه به مرکزیت پشاور پدال بزند. این کاری بود که بسیار زود نتیجه داد. شاهان روی کار بوده یا روی کار آمده و روی کار آورده شده‌ی پشتون بهترین گزینه‌هایی بودند برای ره‌گیری آن برنامه‌ها. هرچند همه شاهان پشتون نه توانستند یا نه خواستند برضد زبان پارسی کاری از پیش ببرند، مگر این اقدام انگلیس بی‌کارایی هم نه بود. زبان پارسی در بیش‌ترین دربارهای شاهان پشتون همه‌گیر بود و تا آن‌جا که عبدالرحمان تاج‌التواریخ خود را به زبان پارسی نوشت. یا سراج‌التواریخ زیر دیدگاه و مدیریت مستقیم مقامات شاهی پشتون اما پارسی نوشته شد یا تاریخ احمدشاهی به همین گونه. یا سردار محمد افضل پدر عبدالرحمان سکه‌ی خود را به پارسی ضرب زد و نوشت: (دو فوج مشرق و مغرب ز هم مفصل شد امیر ملک خراسان محمدافضل شد) یا در زمان امان‌الله همه امور پارسی بودند. با همین زبان پارسی، رو در روی زبان پارسی قرار گرفتند. نوشتن نظام‌نامه‌ی ناقلین امان‌الله گواه ماست. آن سوی کار انگلیس راحت نه بود و هم برای زمین‌گستری های خودش و هم برای زبان‌گستری انگلیسی از روش تفرقه بیانداز و حکومت کن، هرکاری که خواست انجام داد تا زبان پارسی را در تنگنا قرار دهد. نوساناتی که زبان پارسی با آن دست و پنجه نرم کرد، با آن که زبان پارسی از چند تاخت و تاز تن‌درست سر بر آورد، اما به هیچ برنامه‌ی بدون آسیب پذیر نماند. این یک دروغ ویژه است که بگوییم پارسی بی هیچ آسیبی زنده‌گانی گذرانده است. واژه های جا افتاده‌ی انگلیسی و بیش‌تر عربی در زبان پارسی ایستایی داوشتی ماست. افزون بر آن دشنه های خلنده بر پیکر زبان پارسی از سوی خودی‌های زبان‌های دیگر هم نفس‌های زبان پارسی را به گاهی کوتاهی رساند. مگر نه توانستند آن را از پا در آورند. گاهی که امیرعلی شیرنوایی به زبان عربی کتاب محاکمة اللغتين خود را بر نا هم‌سوئی با زبان پارسی نوشت، از واژه های زبان پارسی به زبان زبان پارسی بهره جست و زبان خودش را برتر از زبان پارسی دانست. یا گاهی که هم‌چشمان یا خُرده‌گیران با نوشته های فخر رازی، در افتادند، ردنامه‌هایی بر او نوشتند و نوشته هایش را سوزاندند.

زبان پارسی و یخن کردن های دیرینه و نوینه‌ی میان خودی پارسی‌گویان

بخش چهارم

این موردی‌ست که سوگ‌مندانه در درازای تاریخ پیشا ما و دوران ما را درگیر هم ساخته و بازدارنده‌ی تصمیم‌گیری‌های مفید در تعیین سرنوشت و جای‌گاه پارسی‌زبانان شده. به تازه‌گی نشانه‌های چند دسته‌گی را در دوروی‌داد غم‌بار دیدیم. یادواره‌ی اندوه مرگ استاد محمدی در لندن و جنگ‌های رسانه‌یی و شهادت احتمالی فرمانده اکمل امیری و شهادت و اسارت رزمنده‌های هم‌سنگر شان برای آزادی وطن. دو دسته‌گی‌های پارسی‌زبانان و پارسی‌گفتاران را دیدیم که چقدر حزن‌انگیز و ویران‌گر اند.

زبان پارسی را هر چه بنامی همان است. آلاینده، آراینده، آراسته و پیراسته، نمکین، آهن‌گین و پر طنین. این زبان مگر افزون به دشمنان زیاد خارجی، دشمن درونی خودی هم کم نه‌دارد. بیش‌تر این بدبختی‌ها هم در کنش‌گری‌های دشمنانه‌ی کنش‌گران به مکان رسیده‌ی جلال و جبروت از صفر تا بی‌انتهاست. بیماری رشک‌بری روشن‌نگری و آگاهی‌داری نه تنها در وجود پارسی‌زبانان و پارسی‌گفتاران همه‌گیر است بل که به عنوان یک بیماری واگیر، از بزرگان تا کوچک‌های دانش و اندیشه‌ی پارسی را شکار کرده و سوگ‌مندانه تا ۹۵ درصد چنین است. این موارد بیش‌تر زمانی عریان‌تر می‌شوند که دست‌های پیدا و پنهان دشمنانه از داخل و خارج در برابر زبان از خود پارسی‌زبان‌ها استفاده می‌کنند. پی‌دشمنی با پارسی‌زبانان دوران کهن را بگیریم:

استاد بدیع‌الزمان فروزانفر دلیل مهاجرت بهاء‌ولد پدر مولانا را به مقاله‌ی مفصلی نگاشته در بخشی از آغاز سخن‌شان می‌گویند که: (به روایت احمد افلاکی و به اتفاق تذکره‌پنویسان بهاء‌ولد به واسطه رنجش خاطر خوارزمشاه در بلخ مجال قرار ندید و ناچار هجرت اختیارکرد و گویند سبب عمده در وحشت خوارزمشاه آن بود که بهاء‌ولد بر سر منبر به حکما و فلاسفه بد می‌گفت و آنان را مبتدع می‌خواند و بر فخر رازی [۱] که استاد خوارزمشاه و سرآمد و امام حکمای عهد بود این معانی گران می‌آمد و خوارزمشاه را به دشمنی بهاء‌ولد بر می‌انگیخت تا میانه این دو، اسباب وحشت قائم گشت و بهاء‌ولد تن به جلای وطن درد داد و سوگند یاد کرد که تا محمد خوارزمشاه بر تخت جهان‌بانی نشسته است به شهر خویش باز نگردد و هنگامی که از بلخ عزیمت کردند از عمر مولانا پنج سال می‌گذشت.) . از این بگذریم و ببینیم بر دختری به خاطر خود فخر رازی چه گذشت؟ در نادانی‌هایی بودند که زری دخت پاک دامن دیار پارسی زبان به اتهام رابطه‌ی موهومی که هرگز وجود نه داشته و نه تنها وجود نه داشته فاصله‌ی زمانی چند صد ساله میان تولد زری و ابیات فخر رازی بوده. دختری معصوم در سن نوباوه‌گی غزلی را می‌خواند و به شعر علاقه می‌گیرد و در محیط نه‌دانم کارخانه‌واده به سیخ داغ می‌شود، به شکنجه‌های برادران مواجه می‌شود و به زندان شخصی خانه‌واده می‌افتد و خلاق هم بر او دل می‌سوزانند و هم سرزنش می‌کنندش که گویا با فخر رازی ارتباط نامشروع دارد. دختری بی‌چاره دچار بیماری می‌باشد که شکم او دم کرده و هی‌بلا می‌آمد، گویی حامله بود و این حامله‌گی حاصل هم‌بستری و هم‌خوابه‌گی زری با فخر رازی تلقی شده بود. فخر رازی که ده‌ها سال پیش از تولد زری فوتیده بود. بخوانید که پارسی در نادانی‌های پارسی‌زبان‌ها چه قربانی‌هایی گرفته. اما غزالی بلند شد و در بیش از سی‌مورد ابن‌سینا را نقد کرد و در سه‌مورد او را خارج از دایره‌ی اسلام دانست و تکفیرش

کرد. این اتهام تا هنگام مرگ ابن سینا هم پاک نه شد و بعد روایاتی آوردند که گویا ابن سینا به خصوص از دیدگاه خود در مورد جسم و روح توبه کرده بود. من یک بخشی از پژوهشی را پیرامون دیدگاه های غزالی و ابن سینا بازرسانی می‌کنم. با مطالعه‌ی و استنباط خود خواهید دانست که کدام یک راست گفته اند یا دشمنی و حسادت کرده اند؟ گیریم که ابن سینا به پندار غلط رفته باشد، امام غزالی چه گونه به خود حق داد تا او را تکفیر کند؟ و به پیروی از او دیگران. می‌گویند امام غزالی ابن سینا را به خصوص در مورد زنده شدن روح پس از مرگ و زنده نه شدن جسد و در آمیخته نه شدن با روح تکفیر کرد. هم‌چنان ابن سینا را به سبب چند مسئله که یکی از آن‌ها مسئله‌ی بی‌آغاز بودن جهان هستی است، تکفیر می‌کند. ولی همین امام غزالی با همان درایت و کاردانی اش نه توانست تا آخر عمر سکون ذهنی و فکری داشته باشد و به خصوص پسا کشته شدن خواجه نظام‌الملک خلیفه‌ی زمان خودش. بحران فکری غزالی تنها چند سال پس از آن اتفاق افتاد که رقبای سیاسی نظام‌الملک با همکاری اسماعیلی‌ها (که غزالی به دستور خلیفه المستظهر بالله، ردّیه‌ای علیه آن‌ها نوشته بود) نقشه‌ی ترور خواجه نظام‌الملک را اجرا کردند و بدین ترتیب غزالی، پشتیبان خود را از دست داد. غزالی به بهانه‌ی حج، از بغداد گریخت و تدریس را رها کرد. یکی از مهم‌ترین رخدادهایی که باعث دلسردی غزالی شد، فساد گسترده در حلقه‌ی اساتید مدرسه بود که در پی بحران سیاسی به سلطنت رسیدن رکن الدین برکیارق نوجوان در ۴۸۶ قمری، برای غزالی آشکار شد. این همه در پی یخن‌پاره کردن‌های میان‌همی دانش‌مندان پارسی گفتار و پارسی تبارها بود.

حافظ را همه به تیر ملامت دایم‌الخمیری و نا مسلمانی می‌بستند و نه می‌گذاشتند تا جنازه اش را دفن کنند، مگر در کمال تعجب برای صدور اجازه‌ی دفن او به فال حافظ پناه می‌بردند، تا این که کتاب فال حافظ را به کودکی سپردند تا فال را باز کند. کودک فال را باز می‌کند و در آن این غزل حافظ می‌آید: عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت من اگر نیکم و گر بد، تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت همه کس طالب یارند چه هوشیار و چه مست همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

همه از این شعر حیرت زده می‌شوند و سرها را به زیر می‌افکنند. بالاخره دفن پیکر حافظ انجام می‌شود و از آن زمان حافظ «لسان الغیب» نامیده شد. (منبع: تاریخ ادبیات ایران، نوشته ادوارد براون، جلد سوم). ارچند برخی‌ها این مورد را یک داستان ساخته‌گی می‌دانند و از جمله سایت میقات مهر آن را دگرگونه توضیح می‌دهد. ولی به نظر می‌رسد که رد آن بسیار مستدل نیست. یا فردوسی را دیدیم که چه گونه معاندان و مخالفان دربار سلطان محمود غزنوی نه گذاشتند آن گونه که شایسته و بایسته‌ی فردوسی بزرگ بود از وی پذیرایی شود. پذیرایی که نه شد هیچ و با چه برخورد های زشتی او را از دربار سلطان بی‌خبر یا باخبر راندند. وقتی سلطانی به عظمت محمود، توانایی درک و پذیرایی از سلطان زبان فارسی را نه داشته باشد و فردوسی و آن همه زحمات او در نوشتن شاه‌نامه و رسانیدن خویش به دربار سلطان محمود را نادیده انگارد، پس مدنیت پروری و علم پروری این سلطان کجاست؟ می‌گویند که وقتی سلطان محمود از چنبره‌ی مداحان و منافقان دربارش رهایی یافت و هوشی به سرش آمد، متاع و منالی و مالی و دیناری به فردوسی فرستاد، این فرستادن و طی طریق قاصدان درست زمانی رسیدند که همان روز جنازه‌ی فردوسی را به خاک می‌سپردند. دارو فرستاد آن‌گاه که بیمار بمرد.

خواجه عبدالله انصار دانش‌مند، عالم صوفی کم‌رقیب و کم‌نظیر و مفسر قرآن ولی حسود و خودبترین تا مرزی که کتاب‌های رقبای خود را سوزاند. یکی از کسانی که کتاب هایش به تحریک خواجه عبدالله انصار توسط مردم سوختانده شد، پزشکی بود که درد بی‌درمان خواجه عبدالله انصار را

مداوا کرد. و به طعنه برای محرم خواجه گفت به
خواجه گوید کتاب سوزانی نه سزد ترا.

پس لرزه های هولوکاست انگلیس در برابر زبان فارس بخش پنجم

زبان فارسی درست زمانی در هند به فروپاشی رسید که هنوز افغانستانی، خیر پشتون خواه و خان های مفت خوار و دوسره پی به نام خان عبدالغفار خان و خان عبدالولی و ده ها خان های لمیده در بستر گنداب دهن های شان وجود نه داشتند. مرز های غربی کشور تنها منتهی به خراسان زمین بودند و ایرانی هم نه بود و مرز های شمالی خراسان هم فراتر از مرز های امروزی بودند. نظام های سیاسی مستقر در حوزه ی بزرگ جغرافیای تمدنی دیروز به نام های آریانا و خراسان و گاهی باختر زمین یاد می شدند. سلسله ی حاکمیت های بومی تا سقوط صفویان همه از خراسانیان و آریایی ها بودند. حاکمیتی به نام پشتون وجود نه داشت. ظهور شخصی به نام میرویس هوتکی؟! در کندهار و دامنه ی اختلافات مذهبی ناشی از بی داد حکومت شیعه ی صفویان برگ برنده یی به دست میرویس خان داد که در تفاهم و مذاکره با زمامداران عربستان آن زمان و تحریک مردم محل برای اسقاط نظام پارسی زبان صفوی ها در ایران برتری حاصل کند. این موفقیت برای اولین بار نصیب یک شخص گویا پشتون تبار از خراسان زمین و استان کندهار شد. برخلاف گفته های جعلی تاریخ سازی، میرویس اصلاً پشتون هم نه بود و از سوی مادر اوزبیک تبار و پدرش شناسه ی تاجیکی داشت و منابع مختلف از جمله برگردان تاریخ نویسنده ی افسر سویدنی (غلام یا برده ی میرویس) ۱۷۲۴۰۰ م توسط محترم دکتور لعل زاد... لندن - ۲۰۱۲ م و بخشی از کتاب ما همه افغان نیستیم اثر ماندگار استاد غلام محمد محمدی و نگاشته ی منتشره ی تارنگاشت شبکه اطلاع رسانی افغانستان به کد خبری شماره ۱۵۶۴۶۷ در ساعت ۱۶:۵۴ تاریخ ۱۳۹۷/۹/۲۴ میرویس خان نه هوتکی است، نه غلجایی، نه قندهاری و نه نام مادرش «نازوانا» بوده، بلکه نام مادرش «گنی» ازبیک تبار و پدرش فرغانه یی (تاجیکستانی) بوده است. البته که در پژوهش های زیادی تازه به به دست آمده این مورد نه تنها در مورد میرویس که در مورد بیشترین شخصیت سازی های دروغین منتسب ساخته شده به پشتون افشاء گردیده است. نگارنده پسوند صفت خان هم برای میرویس به پیروی از عرف موجود و حاکم در قبایل پشتون کندهار داده شده باشد. چون تاریخ تاجیک تباران کم تر این پسوند ساخته گی را کار برده است. به هر رو هر موردی را که معیار داوری یا پژوهشی قرار بدهیم می رساند که زبان پارسی در خراسان زمین با پهنا ی وسیع و ژرفای عمیق از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب جغرافیای دیروزش تنها زبان عام و رابط میان مردمان، دربارها، گفت ومان ها و تمدن های اعصار بوده است. استیلای انگلیس بر ضد زبان پارسی در انگلیس آتش خفته یی بود که زبانه می کشید تا هر چه غیر انگلیسی است را نابود کند. هیچ تاریخی تثبیت نه کرده که زبان پارسی از دوران آغاز حکمروایی گذشته ی میرویس و احمد شاه ابدالی تا امروز کاربردی در دربار ها و اجتماعات نه داشته بوده باشد. بل همه تاریخ ها تا آن جا گواهی می دهند که شاهان پشتون هم بیش تر فارسی گو و فارسی دوست بودند تا پشتو دوست بودن. خاندان یحیا که نزدیک به شصت سال در افغانستان پادشاهی و جمهوری کردند به شمول ظاهر شاه با آن که پشتون بودند، پشتو نه می دانستند. گرچه در مورد هویت شان ظن و گمان های زیادی اند. البته این پشتو نه دانستن آنان سبب نه می شد که آنان دست از مقابله های بدون نتیجه با زبان پارسی و پارسی ستیزی بردارند. هدايات، فرامین، قوانین، مدال های شان را به زبان پارسی برضد پارسی می نوشتند و ضرب می زدند. مانند مدال سرکوب اشرا!؟ شمالی که در زمان نادر غدار و پس از او هم اعتبار داشت. یا نظام نامه ی ناقلین امان الله که پشتون های جنوب و جنوب غرب را تشویق می کرد تا در برابر گرفتن

امتیازات بلند به شمال کشور نقل مکان کنند، یا تلاش های بی پایان و ناکام محمود طرزی، حمیدگل مهمند، عبدالرحمان، عبدالحی حبیبی و فرهنگ سرای عمدتاً پشتون محور برای جاگزینی سراسری زبان پشتو به جای زبان پارسی و صدها از این مورد که در زمان کرزی و غنی به اوج خود رسیدند. تا آن جا که کرزی در جلسه رسمی نوبتی کابینه غیر مستقیم حکم داد تا بازدارنده گی هایی فرا راه زمینه های رشد زبان پارسی در جامعه ی افغانستان عملی گردند و زیر نام جلوگیری از کاربرد واژه های بی گانه در پارسی و کاربرد واژه های اصیل افغانی خواست این اقدام خود را اثرمند بسازد که جایی را نه گرفت. زبان پارسی دشمنان پنهان و عیانی در میان خودی ها هم داشت از بی گانه ها که گله پی نیست. مثلاً در بهترین حالت بزرگان شعر و ادب فارسی در افغانستان به مداحان دربار های پشتون سیاسی تبدیل شدند. آنان یا داستان پردازی ها و یا سرایش های ستایش گرانه در وصف شاهان داشتند. کاتب هزاره، استاد خلیل الله خلیلی، استاد بیتاب و دیگران کسانی بودند که در دربار های شاهان پشتون مدیحه سرایی می کردند. چون بحث ما در مورد نقش شاهان و سیاسیون پشتون بر ضد زبان پارسی است از پرداختن به جنایاتی که دیگران به زبان پارسی کردند می گذریم. مثل سلطان محمود غزنوی که از او به عنوان شاه فرهنگ پرور یاد می شود، فردوسی بزرگ را از دربارش راند و وعده هایش زیر پا گذاشت. درست وقتی هدایا را برای فردوسی فرستاد که همان روز جنازه ی فروسی را برای دفن کردند می بردند. دارو درست رسید آن گاه که بیمار بمرد. گر چه گاهی برخی شاهان پشتون بار باری سرودسرایان پارسی را نوازش هم می کردند. اما آن حالات بسته گی کامل به برخورد های شخصی و سلیقه پی آنان داشت. چنانی که آقای ضیا شهریار در یک توثیت شان چنین نوشته اند: “ظاهرشاه، پادشاه پیشین که لقب بابای ملت را دارد، همراه با استاد خلیل الله خلیلی، شاعر نامدار افغانستان در سال ۱۳۳۸ در کلبه مخفی بدخشی در بدخشان. مخفی می گوید: “بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد — کور به، چشمی که لذت گیر دیداری نشد” یعنی ظاهرشاه با علاقه ی زیادی به دیدار مخفی بدخشی در بدخشان رفته بود. مخفی بدخشی با سروده پی هم شاه را خوش آمد می گوید و هم به گونه پی او را نقد می کند تا چرا یک شاه بی خبر است و از بدخشان خبری نه دارد. یا تاریخ گواهی می دهد که نام دارانی چون خواجه عبدالله انصاری فارسی زبان هم در آتش سوزی آثار فارسی و تضعیف زبان فارسی نقش کمی از مجدگل مهمند پشتون سیاسی نه بود. در رخ نامه ی تاریخ اسلامی به نقل از چهار مقاله ی عروزی سمرقندی چنین می خوانیم: رخ نامه ی تاریخ اسلامی در ۲۶ اوت ۲۰۲۱ می نویسد: “خواجه و مریدانش؛ اندر حکایت کتابسوزیدر کتاب چهار مقاله عروزی سمرقندی، حکایتی آمده است در باره دشمنی شدید خواجه عبدالله انصاری با فیلسوف و طبیبی در شهر هرات. این طبیب دانش بسیار داشت و بیماری های صعب را نیز علاج می کرد و نزد مردم محترم بود. ولی “شیخ الاسلام عبدالله انصاری با این خواجه تعصب کردی و بارها قصد او کرد و کتب او بسوخت”. از قضا یک بار خواجه بیمار شد و بیماری اش به درازا کشید و درمان نشد. خواجه چون خود روی مراجعه به طبیب حاذق شهر را نداشت، نمونه اش را ناشناس نزد طبیب فرستاد. او نیز که پی به ماجرا برده بود، آن را بررسی کرد و راه درمان او را به فرستاده اش آموخت و در آخر گفت:

“خواجه را بگویند که علم ببايد آموخت و کتاب نباید سوخت”. خواجه راهی را که طبیب گفته بود، به کار بست و شفا یافت، اما توصیه او را به علم آموختن و کتاب نسوختن به گوش نگرفت. افسوس که سبکسری های امثال خواجه را پایانی نیست. مریدان خواجه امروز هم دشمنان دانش اند؛ علم نمی آموزند و کتاب می سوزند. “فارسی در کشور خود ما چنانی مورد حملات چهارسویه قرار گرفت. تا آن جا که امیرعلی شیرنواپی هم دست و استین برزد و کتاب محاکمة اللغتين خود را برضد زبان پارسی

نوشت. این آقا تا جایی تاخت که با استفاده از واژه های زبان فارسی فارسی را دادگاهی کرد. این کتاب که توسط برگرداننده های زیادی به زبان فارسی برگردان شده است، تبعیض آشکارای نوایی را در مورد زبان فارسی نشان می دهد تا مرز نوردیدن بلند اندیشی زبان ترکی چغتایی بر زبان فارسی.. یکی از بنگاه های نشراتی که این کتاب را برگردان کرده است، تارنمای کتابناک ایران است. این تارنگاشت نویسنده ی کتاب را امیرعلی شیرنوایی و برگرداننده ی آن را تورج خان گنجی و ویراستار آن را حسین مجدزاده صدیق می گوید و کوتاه می نویسد: «کتاب حاضر، ترجمه ای از کتاب «محاكمة اللغتين» امیر علی شیر نوایی است که در آن کیفیت دو زبان ترکی و فارسی، اثبات برتری زبان ترکی بر فارسی، مورد بحث قرار گرفته است. این ترجمه دارای: چاغاتایی، آوانویسی لاتین و برگردان تورکی آذری به همراه ترجمه فارسی بخش «تورخان گنجرای»، «محاكمة اللغتين» است. لازم به ذکر است در صفحات نخستین کتاب شرح حالی مختصر از نگارنده «امیر علی شیر نوایی». نگاشته شده است. «یکی از بدبختی های اجباری تحمیل شده بر اجتماع افغانستانی های امروز در برابر زبان فارسی دری همان دروغ بانی هایی به نام مصطلحات ملی است که هیچ گونه ارزش حقوقی و قانونی نه دارند ولی در همه هست و بود مردم ریشه ی جبر پذیری تنیده است. چاکزینی نام های کامل پشتو به جای نام های فارسی در اسکناس های مروج، نام های وزرات خانه ها، شهر ها، شهرستان ها، ده کده ها، دانش گاه ها، دانش کده ها، لوايح و مقررات نظامی و نظام نامه های عسکری و رتب علمی و مسلکی و محلات در سراسر کشور از این اقدامات بنیادبرانداز بر صد زبان فارسی است. (مقاله ی حقیر در این مورد را درباره ی جنایات دولت ها بر ضد زبان فارسی را زیر عنوان آکادمی علوم گهواره ی شرارت) بخوانید، این اقدامات درست زمانی صورت گرفته اند که بیشترین فارسی نویسان پشتون آگاهانه یا ناخودآگاه خدماتی به زبان فارسی کرده اند. برخی آنان مثل سلیمان لایق، عیدالحی حبیبی، غریزی لایق، شیخ فقیرالله حصارکی جلال آبادی، علامه حبیب الله، محقق قندهاری، امیرعبدالرحمان خان افغان، خاطراتش را به فارسی می نویسد، احمدشاه درانی به فارسی شعر می سراید و شاه شجاع هم چنان به فارسی سروده هایی دارد. دهها عنوان کتاب به فارسی در عهد هرکدام اینان چاپ شده اند، جمعی از اهل قلم، به قول قدما، ذواللسانین (دو زیانه) هستند که در هر دو زبان پشتو و فارسی (دری)، فارسی و اردو (همچون غالب دهلوی) فارسی و ترکی (مانند بیرام خان، خان خانان و...) آثارشان را خلق کرده اند. به عنوان نمونه، بنا به نوشته مرحوم عبدالحی حبیبی، سردار هارون خان (۱۱۵۰ تا حدود ۱۲۰۰ ه.ق) دیوانی در حدود ۴۵۰۰ بیت به زبان دری (فارسی) دارد، و بیشتر به پیروی از حافظ و سعدی و صائب و جامی و قاسم انوار و کمال خجندی و... سروده شده: «ز فیض مصرع «سعدی» سخن شد رام من هارون که چون گرد رم آهو، نگاه او رمید از من» به همین گونه تعداد زیادی از پشتون های داستان پرداز مانند استاد اکرم عثمان بوده اند که خدمات ماندگاری به زبان فارسی کرده اند. البته که آنان به صورت کل جانب داران زبان فارسی نه بودند. چنانی دکتر امرم عثمان در داستان مرد و نامرد خود نتوانسته عقده ی تباری و زبانی اش نسبت به امیر حبیب الله خادم دین رسول الله را پنهان کند و برعکس از امان الله بسیار با شکوه یاد کرده است. من مفتخرم که نقدی اندرین باب هم نوشته ام. زبان فارسی که آماج حملات گسترده قرار گرفته است، یک کم بود اندرونی خودش را هم دارد که بیشترین صاحبان قلم و قدرت زبان فارسی منزلت و مرتبت زبان را نه دانسته و به شکوه آن طور بایسته کار نه کرده اند. دکتر محمد کاظم کهدوی، استاد بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یزد ایران در مقاله یی زیر نام فارسی نویسان در تارنگاشت «پامیر» به شناسایی چند شاعر و نویسنده ی پشتون فارسی نویس می پردازد. فکر می کنم هر یک ما بایستی برای تقویت زبان فارسی چنان سعی و کوشا باشیم که برای نفس کشیدن ما می باشیم. جدا سازی زبان فارسی از آمیخته گی با زبان عربی

کاریست دشوار و زمان گیر. به گفته‌ی همه بزرگان ادب و فرهنگ از جمله محترم عزیزالله آریافر شاعر و دانش‌مند زبان فارسی، دشمنی با زبان فارسی را کار استعمار می‌دانند. ایشان در یکی از نوشته‌های شان می‌نویسند: (مخالفت با زبان پارسی بخشی از یک طرح سابقه‌ استعماری ست که در راستای تفرقه و چند پارچه سازی اقوام منطقه صورت می‌گیرد فارسی مشخصن نه زبان فارس های ایران است، نه زبان فارسیوان های افغانستان و نه زبان تاجک های چین و فرارودان؛ فارسی یک زبان قومی و تباری نیست؛ زبان تمدنی و بین الاقوامی است. فارسی به همان اندازه که زبان شاه اسماعیل سامانی و سلطان غیاث الدین غوری ست، زبان سلطان محمود غزنوی و احمدشاه ابدالی نیز هست. شاید هیچکدام به اندازه‌ سلطان بزرگ غزنه در توسعه و گسترش این زبان نقش نداشته باشند. بنائن هر نوع مخالفت نافرجام با زبان فارسی- که در راستای راهبردهای استعماری صورت می‌گیرد- مخالفت با تاریخ، فرهنگ و زبان مشترک کل اقوام آریایی و غیر آریایی منطقه است آنهایی که با فارسی مخالفت می‌کنند، نخست خود را با آن شاهان بزرگ مقایسه کنند، سپس علم دشمنی را با این زبان زیبا برافرازند!) می‌دانم که برخی ها جُستار های زبان شناسی ما را به دین و مذهب و عرفان وابسته نه کنند. خدمات نا حقی که دانش‌مندان پارسی برای تقویت زبان عربی کرده اند، خود عرب به زبان خود نه کرده. گمان هم نه داریم که ما در صدها سال دیگر هم از ادبیات مشترک شده‌ی عربی فارسی رهایی یابیم. اما وای برای برخی ها. بدانید که زبان تنها وسیله‌ی افهام و تفهیم نیست. جنگ دنیا، جنگ زبان است. چرا فارسی زبان بین‌المللی نه می‌شود.

ادبیات فارسی، بیدل دهلوی و خسرو دهلوی و حسن دهلوی و سلیمه‌پی و ده‌ها تن بزرگان شعر و ادب به هند پرورید بخش ششم

مخالفت با زبان فارسی در هند تنها کار انگلیس‌ها نه بود. پیشینه‌ها و پسینه‌های تاریخی در داخل هند هم مواردی بودند که دست تجاوز انگلیس برای برچیدن بساط فارسی از هند را توان‌تر ساختند. البته که این شگرد‌های خفته‌ی نفرت بر ضد زبان فارسی در هند نزد همه مردم هند و به خصوص هندو‌های افراطی و آزرده‌خاطر از حضور شاهان فارسی دوست یا فارسی‌گفتار در هند مانند آتش‌فشانی بودند که فقط با طغیان‌گری سوزاننده مهار و خاموش می‌شدند. ملی‌گرایان در هند از نهر و گاندی‌ها تا همه‌ی شان آرزو نه داشتند که سرزمین شان گوینده یا کاربرد زبان به قول خود شان متجاوز باشد. افراطی‌های هند تا جایی پیش رفتند که تسلط زبان انگلیسی را برای جاگزینی زبان فارسی رجحان داده و از یک تسلط به تسلط دیگری پناه بردند. این کار درست زمانی صورت گرفت که ملی‌گرایان هندو همه افتخارات داشته از پادشاهی پارسی‌زبانان یا پارسی‌دوستان را در تمام رده‌های زنده‌گی کشور شان نادیده انگاشتند. آنان درک نه کردند اگر زبان فارسی نه بود، ابوالمعالی بیدلی نه بود، ابوالکلام آزادی نه بود، تاج محلی نه بود قلعه‌ی سرخی نه بود، مدنیقی نه بود. و هند از نگاه داشتن اماکن تاریخی بزرگ‌ترین کشور‌های جهان‌گردی نه بود. شکی نیست که هیچ ملتی پا گذاشتن هیچ تجاوزی یا تسلطی را بر گلوگاه آزادی خواهی نه می‌پذیرد. ولی در هند چنین نه بود. هندو‌های افراطی و راج‌ها و راجاها و شاهان هند هم برای استقلال کامل هند نه کوشیدند. فقط هر جنگی که کردند ناکام شدند و تاراج. کم‌تر اتفاق پیروزی داشته اند. همان گونه که بایستی برای احراز استقلال ملی نه جنگیدند و قوت جنگی و جنگ آوری هم نه داشتند که به مقابله‌ی با المثل برخیزند. مدام خراج می‌دادند و پیوسته هم جزیه می‌پرداختند. من این‌جا در پی توجیه لشکرکشی شاهان افغانستان بر هند نیستم. از احمدشاه درانی تا سلطان محمود و یا هم امپراطوری‌های ایرانی تا نادر افشار. ولی مهم این است که این لشکرکشی‌ها همه منتهی به شکست هند بودند. در مورد لشکرکشی‌های افغان‌های افغانستان امروز به و ضرب المثل (پتان آگیا) من اصلاً طرفدار نیستم. تجاوز در هر شکلی تجاوز است و توجیهی نه دارد. اصطلاح پتان آگیا را برخی‌ها بیش‌تر مربوط به زمان پس از پاکستان می‌دانند. اما این قرینه سازی چندان کارا نیست. چرا که پس از به وجود آمدن پاکستان دگر لشکرکشی‌پی از سوی افغانستان یا ایران صورت نه گرفت که پتان به تاراج دزدی می‌رفت و مادر هندو برای خواباندن طفلش یا بازداشتن کودکش از شوخی لالایی ترس‌ناک پتان آگیا را زمزمه می‌کرد. آن زمان هند برتانوی پاکستان و سپس بنگله‌دیشی را از بطن پاکستان به وجود آورد که منتج به جنگ‌های سرزمینی میان هند کهن و پاکستان نو تشکیل بر سر اراضی کشمیر شد. ولی هیچ‌گاه جنگی برای باز پس‌گیری اراضی دیورند از هند برتانوی صورت نه گرفت و قبایل آزاد هم به عنوان نقطه‌ی زخم قابل فشار بر صد افغانستان ایجاد شد و سراسر مرزهای بیش از ۲۴۰۰ کیلومتری را با پاکستان را درنوردید و تا کنون زخم خونینی بر ضد افغانستان است. جنگیدن برای هند چه با افغانستان و چه با پاکستان ساخت هند برتانوی یک چیز بود. اما تشکیل پاکستان، افغانستان را از درگیری یک جنگ حتمی با هند برای همیشه بازداشت. آن گونه که روایت اخیری از نام سفیر اسبق یا اولین پاکستان در افغانستان شده است که گاندی دور نمای مرزی خود را پیشا تشکیل پاکستان مرزهای آمو می‌دانست

اگر چه چندان پذیرفتنی هم نیست. اما با توجه به بروز اسناد غیر قابل انکار درک می‌کنیم که این گفته ها چندان دور از حقیقت هم نیستند. آقای دکتر حق‌شناس در یک تحلیل شان که تاریخ و هدف نشر آن معلوم نیست ولی مکان آن در اروپاست نوشته‌ی را زیر نام « هند پای‌گاه سیاسی و نظامی روس » بحث اختلاف هند با افغانستان را بررسی کرده‌اند. ایشان با آن که عالی‌نویس بوده‌اند، مگر نه توانسته‌اند از زیربار تمایلات پاکستان دوستی خارج شوند. حتا حکومت مؤقت هند در کابل بین سال‌های ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۲ میلادی را هم فراموش کردند‌اند. به هر رو مخالفت‌های سیاسی و اختلافات دینی با مسلمانان در حوزه‌ی هند برتانوی توجیه اشغال‌گری از سوی هندو داشتند و نگرش بعدی اندراگانندی یا بهتر بگوییم گاندی‌ها نسبت به افغانستان بی‌دلیل هم نه بودند که در بخش‌های بعدی به آن می‌پردازیم. آشکارا می‌توان گفت زمانی که زبان فارسی را در هند خطرات نابودی رسمی تهدید می‌کرد و چنان هم شد، ولی نه توانست زبان فارسی را از هند طور کامل برچیند. محققین و پژوهش‌گران در بُعد اثرات سرنوشتی به خود گوینده‌کان فارسی در هند کم‌تر پرداخته‌اند. طبیعی است گاهی که زیانت مورد تهدید قرار می‌گیرد، تو هم یک هدف یا به قول انگلیس‌ها یک تارگیت استی. من سعی دارم در این مورد اگر بتوانم کاری را انجام بدهم. اثرگذاری‌های زبان فارسی در هند برتانوی گسترده‌تر از آن بودند که برخی‌ها تصور می‌کنند. شکی نیست که ادبیات محلی هند، پربارترین ادبیات در بخشی از قاره‌ی خاکی ما است. غلام حسین ده‌بزرگی در رویه‌ی ۲۹ تا ۳۰ کتاب شان به نام تاریخ ادبیات جهان از آغاز تا سده‌ی بیستم، منتشره‌ی بهتر سال ۱۳۸۶ به بررسی ادبیات هند پرداخته‌اند. ولی کاستی آن نوشته این است که نقش زبان فارسی را در رنگینی ادبیات پربار هند نادیده انگاشته و تنها به برتر شمردن ادبیات ایران در منطقه، ادبیات هند را بسیار دامن‌دارتر خوانده‌اند. بی‌انصافی شناسه‌پی همین است.

این جاست که ما به‌دانش‌های سره‌سازی‌های نوشتاری یا همان نقد ادبی پی می‌بریم که بایستی هر آفرینشی در غربال نقد ته و سر شود. ولی برخی‌ها عبور از گذرگاه پر خم و پیچ آموختن؛ بدون فیلتر نقد آن هم در دنیای پر فروغ ادبیات و قلم را مانند انتخاب لباس تن یا خوردن غذا به ذوق خویش می‌پندارند. نه می‌شود که هر چرندی را به نام یک اثر هنری به خورد مخاطب بدهی و در پی آن نه باشی که کسی ترا تایید می‌کند یا تکذیب. محیط و جامعه نفس می‌کشد و طعم تلخ و شیرین و باب و ناب را تفکیک می‌کند چی بخواهیم و چی نه خواهیم. و رهرو تسخیر افق بلند سخن و سخن ورزی بدون ریاضت و بدون تحمل نقد و بدون درک الزامی لازم و ملزوم بودن آفریننده‌ی یک اثر و نقاد نه می‌تواند به هدف خود برسد. مقاومت کودک‌گون نویسنده‌ی نقد شده، بر اصرار راه غلط خود او را به گودال نیستی غرق می‌کند که فقط خودش باشد و همان یاهو سیرایی بی‌محتوا و چند بلی‌گوی هم‌باور خودش... به این نوشته من نه می‌خواهم خدای نه خواسته همه کتاب ده‌بزرگی عزیز را رد کنم. اما تمایلات برتر شماری زبان یا هویت یا شخصیت خود نسبت به دیگران سوزنده تر است از آتشی که نادانی به نادانی آن را آتش می‌زند. ده‌بزرگی که آدم ساده‌پی نیست و هزاران هم‌چو من را استاد. گمان این است که ادبیات ایران پربارتر از هر ادبیاتی است. ولی حقیقت این است که ادبیات فارسی یا هندی یا چینی یا فرانسوی یا هر ادبیات دگر کشوری برای خودش دامن‌دار تر است. کمک ادبیات کشور دیگری در غنای فرهنگی ادبی

هر کشوری هم مهم است. ادبیات هند با ادبیات فارسی ترکیب بلندی از شعر و غزل فارسی را آفرید تا آن جا که بیدل صاحب برای درک زبان خودت به خودت می‌گوید :

ای که از فهم حقایق دم زنی خاموش باش عمرها باید که دریابی زبان خویش را ()

دامنه‌ی بررسی هولوکاست انگلیس در برابر زبان فارسی بخش هفتم

بزرگان زبان فارسی در بهترین حالت هم اسیر دام طلسم اعراب بودند و به عربی خدمت کردند. چرایی جهانی نه شدن زبان، فارسی با آن که دامنه‌ی گسترده‌ی گویایی و گویشی و گفتاری و نوشتاری در جهان دارد بر می‌گردد به فروپاشی های گام به گام و بدون برگشت قدرت هاکی سیاسی حاکمه‌ی فارسی تبار ها یا حکام فارسی دوست سرزمین ها. اقتصاد نا منسجم و بدون اثرگذاری حوزه های فارسی زبان در داد و ستد های جهانی، با آن که به گونه‌ی نمونه افغانستان سرمایه های سرسام آور زیرزمینی دارد، تلاش های اثرگذار انگلیس برای جهانی سازی زبان فارسی در جهان که آن زمان تنها رقیب توانای فرهنگی انگلیس بود و اعراب هنوز به گسترش اشغال سرزمین ها مجال نیافته بودند و زبان شان از شبه جزیره‌ی عرب عبور چندانی نه کرده بود. ارچند در پسا لشکرکشی های اعراب برای گسترش دین اسلام، هویت های اجتماعی و ملی بیش تر ملت ها نابود شدند، ولی زبان فارسی از این شیوه‌ی نابودی جانبدار سلامت برد و با تن زخمی تقلا ی پایایی کرد. اعراب که آهسته آهسته رنگ آشتی با زبان های جهان را می‌رویدند، در کنار زبان انگلیسی هم به زبان رقیب انگلیس تبدیل شده و هم بی‌اثر منفی بالای زبان فارسی نه بود. با آن که بیش ترین بازمانده های اعراب در سرزمین های فارسی نشین هویت زبانی دوم یعنی فارسی را گرفتند، ولی در مقابل این دانش مندان، کهن نگاران، سخن سرایان، داستان پردازان و همه ساریبانان علم و مدنیت فارسی بودند که به نوعی فارسی را در مقابل عربی ناتوان ساختند. نه همه بل جمعی زیادی به زبان فارسی وداع کرده و عربی نویسی و عربی گفتاری را رجحان دادند. در یک مورد شاید ملامت هم نه بودند. چون حاکمیت های حد اقل تا دویصد سال اعراب در ایران زمین و خراسان زمین به طور اوسط سه نسل را به پیری کشاند. اگر حد اوسط عمر در آن زمان شصت سال گرفته شود، کمی بیش تر از سه نسل فارسی گفتار فدای تهاجم فرهنگی اعراب شدند. مایه‌ی شگفتی و ستودن آن است که بزرگان و دانش مندان برای برگردانی های نوشته های عربی به فارسی همت گماردند. ورنه ما امروز مطالعات چندانی نه می داشتیم. در پهلوی آن همه دیوان سالاری اعراب و انگلیس یکی از اثرگذاری های منفی دیگر تهاجم اعراب گزینش نام های مردمان سرزمین های اشغالی بود. مانند موجودیت پیش وند (ابو) برای مردان، (ام) برای زنان شوهردار و فرزندان، (بنت) مفرد برای دختران، (ولد) (بن) برای پسران. (والد، والده) یا (والدین) برای پدران و بویو ها. این اثرات تا حال ادامه دارند و خودنمایی می‌کنند. تا آن جا که بسیاری ها نام گذاری های غیر عربی بالای فرزندان شان را خلاف آموزه های تسلط اعراب می‌دانند و آن را به اسلام می‌بنند. بهتری کار این جا بود که پیش وند (محمد) جاگزینی بود برای (ابو). معتقدات بازمانده برای مذاهب مختلف اسلامی پسا رحلت پیامبر هم در ریشه تنی نام های عربی نقشی داشتند. دوران شاهان صفوی با مذهب تشیع و کاربرد پیشا و پسا نام حضرت علی کرم الله وجهه میان اهل تشیع بیش تر و میان اهل تسنن کم تر و در مذاهب چهارگانه‌ی اهل تسنن ریزچین بود. طرف دار علی، علی مدد، علی یاور، علی احمد، علی اکبر و همین گونه زیادتر. علی دوستی در میان برخی فرقه های برادران اهل تشیع به خصوص شیعه‌ی غالی چنان ریشه تنید که نعوذ بالله علی را خدا می‌دانستند. تا جایی که حضرت علی چند تای آنان را بهداین جرم آتش زد. تا همین جای کار هم راضی نه شدند و گفتند نعوذ بالله تو خدایی که می‌سوزانی و در آتش می‌اندازی. در حالی که اهل تسنن هم حضرت علی را متناسب به وصیت پیامبر دوست دارند و نورالدین عبدالرحمان جامی سرودسرای نامدار، عارف و صوفی زبردست فارسی

هم در علی دوستی تا آنجا پیش می‌رود که در یک مورد توسل به شرک دارد: (گویند که مرتضی علی در نجف است در بلخ بیا و ببین چه بیت الشرف است جامی نه عدن گوی نه بین الجبلین خورشید یکی و نور او هر طرف است) آن‌سان که در چند مقاله‌ی دیگر هم یادآور شدیم، کاربرد استعاره‌ها یا شبیه‌سازی در صنعت شعر فارسی یا شعر عربی یا شعر اسلامی تا آنجا مجاز است که شرک نیافریند. قرآن کلام خدا، خداوند متعال را الله نور السموات والارض می‌گوید. حتا وقتی پروردگار پیامبر را فرستاد به ایشان لقب رحمت اللعالمین داد، نه گفت نور ماه یا خورشید. گونه‌های دیگری هم از این شرک‌ها وجود دارند که ناخواسته به حضرت علی توسل می‌جویند. یا علی مدد، یا علی مشکل کشا و... این جاست که فارسی پهنه و گستره‌ی اصلی را از دست می‌دهد. دوران تسلط دوصد ساله‌ی اعراب در خراسان زمین بود که زبان مادری و گفتاری پدری ما بی‌گانه گفتاری و بی‌گانه نویسی را با زبان بی‌گانه پروری اگر نابود نه کردند، زخمش زدند. ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری، ابولمجد مجدود بن آدم سنایی، ابوالفضل بیهقی، ابوالسعید ابوالخیر، ابوالقاسم فردوسی، ابومعین خسرو و بی‌شمار کسان دیگر که همه یا بیش‌ترین آثارشان به زبان عربی بوده است. لینک‌ها:

۱- زری خانوم و فخر رزای

<https://notif.ir/zari-khanoom-the-story-of-an-iranian-lady-۳۳۴۶.html>

۲- خاکسپاری حافظ پایگاه میقات مهر الهی

<https://mighatmehr.ir/fa/?p=۲۱۴۴>

۳- مقایسه‌ی دیدگاه‌های ابن سینا و غزالی در مورد کلیات

<https://hawzah.net/fa/Article/View۸۵۶۷۲/%D۹%۸۵%D۹%۸۲%D۸%AV%DB%۸C%D۸%B۳%D۹%۸۷%۲۰%D۸%AF%DB%۸C%D۸%AF%DA%AF%D۸%AV%D۹%۸۷%۲۰%D۹%۸۷%D۸%AV%DB%۸C%۲۰%D۸%AV%D۸%A۸%D۹%۸۶%۲۰%D۸%B۳%DB%۸C%D۹%۸۶%D۸%AV%۲۰%D۹%۸۸%۲۰%D۸%BA%D۸%B۲%D۸%AV%D۹%۸۴%D۸%B%۸C%۵B۱%۵D%۲۰%D۸%AF%D۸%B۱%۲۰%D۹%۸۵%D۹%۸۸%D۸%B۱%D۸%AF%۲۰%DA%A۹%D۹%۸۴%DB%۸C%D۸%AV%D۸%AA>

هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد.

دامنه‌ی بررسی هولوکاست انگلیس در برابر زبان فارسی، این بار به بی‌داد روس در برابر زبان فارسی بخش هشتم

با چنان روی‌داد بود که زبان فارسی دری میان‌گین آسیب‌پذیری را تا بیش‌تر از سه صد سال خاطره دارد. حوزه‌های زبان فارسی هرگز از چشم‌شیدان فرهنگ دور نه بود تا به هرطوری شده آن را به رگبار عصبیت‌های هوشی و تباری تا مرزهای کشوری بکشانند. شاخ و شمایل کشیدن‌های سیاسی و کاربردی سودجویانه به خصوص در چند استیلای استعماری از چند سو زبان فارسی را به دم‌توسن‌های بی‌داد کشید. روسیه‌ی تزاری و بعد‌ها اتحاد جماهیر شوروی آسیای میانه از بخارا تا سمرقند و از خُجند تا دوشنبه و گردونه‌های فارسی‌زبانان بدخشان تاجیکستان در کناره‌های آمو دریا پل‌رد تا در روبیدن زبان فارسی و جاگزینی زبان روسی به جای کارایی نشان دهد. تیرهای شکار دل و سینه‌های زبان فارسی در گستره‌ی پهناور جغرافیای شوروی را شکافتند تا از خون‌چکانی آن‌ها رودهای ناسپریای نای ناسیونالیسم شوروی و زبان روسی را سیراب کنند. امروزه است که فارسی‌زبانان حوزه‌ی آسیای میانه فاقد خط و نوشتار فارسی دری اند و چیزی به نام خط سیریلیک جاگیر خط فارسی شده و در کارکرد‌های روزمره‌ی هم‌زبانان ما خط و نشان روسی حکم روایی دارد. ولی فراخور ستایش است که زبان‌گفتاری روزانه‌ی شان نه تنها تغییر نه کرده، بیش‌تر هم فارسی سره است. برآیند گاه‌نامه‌ی دانش‌پروری فارسی بود که تاجیکستان، بخارای شریف، سمرقند و خُجند سرآمد‌های روزگاران دین‌پروری و زبان‌پروری فارسی را به جهان فارسی‌زبانان این‌گونه ارمغان داد >> محمدجان شکوری، عینی پدر، عینی پسر، جلال اکرامی، رحیم هاشم، ساتم الغزاده، بازار صابر، خدایی شریف‌زاده، عبدالنبی ستاروف، مهربانو مومن قناعت، بانو شاعره رحیم، عثمان شریف‌زاده، شاه منصور شاه میرزا، از این میان، - گروه پیش‌گامان مبارزه برای شناسایی زبان فارسی از سوی دولت‌های طرف‌دار شوروی بودند که با راهبردها و روش‌های گونه‌گون بدون توسل به خشونت و به گفتار شیرین تاجیکی‌ها صدای خلق را در اشعار خود به گوش مسولین می‌رساندند. استاد لایق، بازار صابر، مومن قناعت، غایب صفرزاده و دانش‌مندان - دارای دوست، سرمد، محمد جان شکوری، ادش استند، ابراهیم عثمان آف، صعبه حکیم آوا... فعال و با سروده‌ها و نوشته‌های جسورانه‌ی شان خواهان ترقی و رشد و تعالی زبان مادری شان بودند >>. سرانجام مبارزات دادخواهانه و عدالت‌خواهانه‌ی شان پیروز شده و پارلمان تاجیکستان در اواخر سال‌های ۸۰ قرن گذشته ناچار به تصویب قانون زبان (۱۹۸۹) شد که به استناد آن زبان تاجیکی فارسی مقام دولتی گرفت و طبق این قانون می‌بایست تمامی کارگزاری‌ها و اسناد با زبان فارسی تاجیکی صورت می‌گرفتند و در ظرف ۱۰ سال آینده خط فارسی که در این کشور با "الفبای نیاکان" مشهور است، جای‌گزین خط تحمیلی سیریلیک می‌گشت. البته با آن که شوروی سابق یا روسیه‌ی سابق پیشا اتحاد جماهیر شوروی پیشینه‌ی نکویی تا سال ۱۵۶۴ نه داشت و سخن‌سرایی و سخن‌پردازی و سرودن شعر دیده نه می‌شد و صنعت چاپ هم وجود نه داشت، ولی از سال ۱۵۶۴ که نخستین کتاب از چاپ‌خانه‌ی جدید ماسکو زیور چاپ یافت، سخن‌پردازی رنگ و روی پذیرش همه‌گانی گرفت. بسنده‌گی فرهنگی روسیه‌ی سابق از سده‌ی ده تا سیزده و حمله‌ی مغول‌ها، تنها همین کیف امروز بود که مانند امروز چندین بار ویران شده است. هم ماسکو و هم کیف مکان‌های ویژه‌ی بودند برای اهمیت دادن به هنر و ادب مذهبی آن زمان. ولی روی‌دادنگاری در کیف موردی بود که مردم می‌پسندیدند. البته پسا سده‌ی هفده تا امروز است که روند کند فرهنگ‌پروری و سخن

سرایي در روسيه سراسري شد و در سده های نوزده و بیست به اوج رسید. از بحث دور نه شویم که بیشترین فرهنگی و سخنپردازان فارسی بخارا هم بعد از اشغال آن جا توسط شوروی به تاجیکستان آمدند و در کنار سایر بزرگان و اساتید تاجیکی، کارنامه های ماندگار برای ادب شناسی، فرهنگی، زبان شناسی و توسعه ی زبان فارسی انجام دادند. مانند محمدجان شکوری که کتاب (هر سخن جایی و هر نقطه مقامی دارد)، جاودانه ی جهانی است و نام کتاب در بیشترین کشور های فارسی گفتار به گونه ی ضرب المثل ماندگار شده است. البته شاهکار شاهنامه ی فردوسی بزرگ یکی از دلرباترین کتاب در تسخیر روح مردم شوروی آن زمان بود و چنان در تار و پود شان رخنه داشت که بار ها در چاپ خانه های ماسکو و بعد ها در مکان های مختلف آن کشور با اصلاح ایرادات هر چاپ قدیم در چاپ های نو از چاپ می برآمدند و برگردان کنند ها از فارسی به روسی تلاش های خسته گی ناپذیر انجام می دادند. گفتیم که فارسی در روسیه هم آماج قرار گرفت و با آن که هنوز در تپش است تا زنده بماند، ولی در جاگیری خط سیرلیک راه درازی را پیمودن در کار. منابع من در این نوشته سایت های بی سی فارسی، ماندگار، سخن گستران سبزمنش، تاریخ ادبیات جهان از آغاز تا پایان سده ی بیست نوشته ی غلام حسین ده بزرگی و منابع مطالعات پیشین ذهنی و ویکی پدیا اند. ولی در پایان این نوشته ی کوتاهی از دوست خوبم آقای عزیزالله آریافر، استاد سخن و فرهیخته ی شاهکار آفرین فارسی را در یادکرد شان از زنده یاد ملایری به شما تقدیم می کنم.

ملایری مردی که پارسی را تا کهکشانها پرواز داد خود به جهانی جاودان پرواز کرد >> محمد حیدری ملایری عاشق زبان پارسی و عاشق کیهان بود. او دانشمندی شناخته شده در پهنه ی جهانی و سرپرست یک گروه از اخترازیکی دانان بین المللی و دارای پژوهش ها و دستاوردهای تازه در زمینه ی پیدایی و شناخت ستارگان پر جرم بود. کار ارزشمند او در تدوین واژه نامه ی چهارزبانه اختراشناسی و اخترازیکی، گنجایی گسترده ی زبان پارسی را در ساخت نوواژگان دانشی نشان می دهد. افزون بر آن او پژوهش های مستقلی در زمینه ی زبان شناسی، بازیابی ریشه های فراموش شده ی پارسی و ساخت واژگان سازگار با سرشت این زبان دارد. نپاهش گاه ها و ستارگان همیشه یاد نیک او را به خاطر خواهند داشت. برایش آرامشی جاودان آرزو می کنم #.

با آن که اهریمن زبان فارسی به درستی دشمن فارسی گفتارشان هم بود و است، ولی فارسی فارسی ماند و ماندگاری دارد. جدایی سازی زبان فارسی به نام های تاجیکی، فارسی، پارسی، دری و به تازه گی ها در افغانستان به میان آوردن بگو مگو های برنامه ریزی شده که زبان ایران فارسی است و فارسی دوستان خبرچین ایران اند زیاد کارایی برعکس داشتند که نه تنها فارسی آسیب نه رساندند یا رسانیده نه توانستند، بر عکس گوینده گان زبان خود شان به زبان شیوای فارسی رساتر از هر فارسی گفتار یا فارسی زبان دیگر سخن راندند. تا آن جا زبان پشتو را در دشمنی با زبان فارسی به زمین زدند و به باروری آن نه پرداختند، و چنان بود که آقای فاطمی در یکی از برنامه های جمهوری پنجم زبان پشتو را از میان پنجاه زبان مُرده ی جهان یادکرد که برای ما به عنوان یک افغانستانی با حس احترام به زبان شیرین پشتو نگران کننده است

تاجیک ستیزی و فارسی سوزانی در دربار لینن آیا لینین راستی فارسی ستیز بود؟ دنباله‌ی نگاه به هولوکاست‌ها در برابر زبان فارسی بخش نهم

پیشا ورود به بررسی بخش دیگری از مشکلات فرا راه زبان فارسی، درست‌کاری املایی در عنوان بخش نهم را فراموش نه کرده، با طلب پوزش (..نقطه را به نکته...) اصلاح می‌کنم. با آن که در شکل‌گیری های استعماری روسیه زبان های محلی همه آماج قرار گرفتند و تا امروز با تن زخمی نفس می‌کشند، زبان فارسی هم بی‌درد نماند. ولی به همت زبان‌داران خودش در سراسر شوروی به ویژه آسیای میانه و هم‌سایه‌گی با بلخ باستان و گذرگاه های فارسی نشین مرز های جنوبی روسیه ارچند با تأنی در جولان و تکاپوی درخشانی قرار دارد. ولی استالین در بحبوحه‌ی همه نا هنجاری ها، به گونه‌ی زبان فارسی را می‌ستود. البته پیشا حاکمیت استالین در دورانی که لینن و دیگر رهبران اتحاد جماهیر شوروی سابق نگاه های بر پایه‌ی گزارشات غلط رسیده برای شان داشتند و آگاهی آن رهبران پیش‌تر از پژوهش تاریخی و اتنیک شناسی تاجیکان یا پارسی گفتار ها به خواندن یا شنیدن چند ورق گزارش و یا گفتار های دشمنانه متکی بوده. و در ضدیت با زبان فارسی و تاجیک ها این برخورد در اثر اطلاع دهی های دروغینی اتخاذ گردیده بودند. گزارش های وروانه را گروهی از روشن‌هوش های ازبیکستان در تبانی با چند تن از گویا بزرگان تاجیکان (یکی شان سپس توسط استالین اعدام شد) خود ها را فروخته به مقامات رهبری روسیه از وضعیت تاجیکان می‌دادند. محترم عظامجد صفوی یکی از فرهیخته‌گان فرهنگی ما در برگردانی اقدامات و دیدگاه شگفتی‌آور بهینه‌گستری استالین پسا لینن را در باره‌ی زبان فارسی و تاجیک ها بیان کرده اند. به دلیل اهمیتی که این برگردان از دید داورى کهنی دارد و با اشاره‌ی مختصری از سوی رزاق مأمون در گزارش‌نامه‌ی وزین افغانستان منتشر گردیده آن را باز نشر می‌کنم:

چهارشنبه ۳۰ مهر/ ۱۳۹۹)) (استالین بخشی از سرزمین گمشده تاجکان را احیا کرد

اشاره: بعد از انقلاب اکتبر همه گیرشدن سلطه حزب بلشویک برسرزمین های محرومه درآسیای میانه، شماری ازکمونیست های محلی ترک‌تبار حتی به شمول دو تن از سرسلسله های تاجک تبار انقلابیون بخارا، درمورد هویت تاجیک ها اطلاعات گمراه کننده ای به سران حزب کمونیست می دادند و می گفتند که تاجک ها شاخه کوچکی از هویت گلی ترک اند و هویت تاریخی و فرهنگی خود را از همین منبع می گیرند. در زمانی که استالین غرق دردغدغه تحکیم موقعیت خود در حزب و سرمایه گذاری پس از مرگ لینن بود، شماری ازین رهبران از طریق نیکولای بوخارین عضو ارشد بلشویک، لینن و رهبران اتحادشوروی را نسبت به این مساله باورمند ساخته بودند. حتی یکی دوتن از رهبران جوانان انقلابی بخارا که خود هویت تاجکی داشتند، غرق درتوهم تلقینی پان ترکیزم و کمونیزم نو بنیاد، دربرابر دستکاری سیاسی و هویتی خویش خوش به رضا تن به تقدیر داده بودند. درآن زمان حزب کمونیست به اصل تباری اهمیتی نمی داد و همه را درفرمول «پرولتاریا» و ضد پرولتاریا «انقلاب» و «ضدانقلاب» دسته بندی می کرد. ازسوی دیگر، تاجک ها دربرابر سلطه بلشویک ها تا آخر دست به مقاومت مسلحانه زدند و تصویرتاجک معادل «باسماچ» یعنی شورشی و اشرار بود. شهرهای تمدنی وتاریخی سمرقند و بخارا درهمین زمان از بدنه زیستی تاجکان جدا ساخته شد و تحت قیمومیت ازبک ها درآورده شد. اما استالین که روی صحنه آمد به زودی متوجه این اشتباه شده بود. برای رفع خطای اولیه، به ایجاد کشوری کوچک درکوهستانات آسیای میانه به نام تاجکستان اقدام کرد. از همان زمان به تشویق استالین فلم های تاریخی رودکی، ابن سینا و ده ها فیلم دیگر درتاجکستان تولید شد. تعریف

استالین از ملت ویا هویت "تاجیک". ژوزف (یوسف) ویساریانویچ جوگاشویلی یا جوزیف ستالینبرگردان به فارسی: عطا صفویآغاز سخن ستالین: " من میخواهم چند کلمه درمورد تاجیک ها سخن بگویم. تاجیک ها - مردمانی ویژه و بی همتا اند . اینها نه ازبیک، نه قزاق ؛ و نه هم قرغیز اند. تاجیکان مردمان باستانی آسیای مرکزی اند.تاجیکان یعنی به معنی حامل تاج یا دارنده تاج . همان طوری که از طرف ایرانیان این نام توجیه شده است.از تمامی مسلمان های غیر روس که در قلمرو اتحاد شوروی زندگی میکنند، تاجیکها یگانه ملتی اند که غیر ترکتباراند - ایرانی هستند . تاجیکان - مردمانی اند که افتخار بهترین شاعران بزرگ و روشنفکر چون فردوسی ؛ خیام، رودکی... دارند که در دامن این خلق با فرهنگ تولد و بزرگ شده اند. شما این را باید بدانید که تاجیک ها با این سنت و فرهنگ دیرینه خویش از طبیعت خاص و زیبای هنری... در موسیقی رقص و آواز برخوردار هستند. بعضی اوقات رفیق های روس ما اشتباه میکنند و یکی را با دیگر مخلوط می کنند: تاجیک ها را با اوزبیکها و اوزبیک را با ترکمن ها - ارمنی را با گرجی و این کار درستی نیست. در حالیکه تاجیکان مردمانی به خصوص اند که دارای فرهنگ عالی باستان قدیم اند؛ که در شرایط موجود نهایت آینده درخشان در اتحاد شوروی دارند، مردم اتحاد شوروی در مجموع در زمینه با این مردم باید همکاری همه جانبه نمایند و من میخواهم هنر و ادبیات ایشان جهان گیر شود و رونق یابد. من این تست - پیک (قدح) را بخاطر هرچه بیشتر شکوفایی هنر و فرهنگ تاجیکان و ملت تاجیک میبردارم ، تاباشد ما "مسکوی ها" همه وقت کوشش کنیم در صدد رفع مشکلات و ضروریات اینها بوده باشیم.." کرملین - ۲۲ اپریل ۱۹۴۱. یاد داشت : این محفل در داخل قصر کرملین در حضور ستالین ؛ ماکسم گورکی ؛ شاعر و ادیب تاجیکستان صدالدین عینی و ده ها سیاستمدار و شاعر شوروی بخاطر تجلیل از فرهنگ و هنر غنایی مردم تاجیک دایر گردیده بود. و در زمینه بعدا نوشته خواهم داشت. دوستان و عزیزان من ! اگر در جملات به سگتگی روبرو میشوید ، وزن و قافیه جملات به نظر تان چندان چنگ نمیزند ، مرا معذور دانید با اینکه کوشش کردم به اصطلاح حرف به حرف برگردان نمایم ، ولی از آنجاییکه قریب بیشتر از ۲۰ سال است که از مطالعه پیهم این زبان محروم هستم مطمئنا مشکلاتی را با خود دارد . با عرض حرمت / ع - صفوی /) معلوم است که پارسی و تاجیکی دیروز از دیروز تا امروز دشمنان زیاد غیر خودی و خاینان زیاد خودی داشته و تا این جای روزگاران هم که به سلامت رسیده است، نشانه‌ی پایایی تهدابی آن است. فارسی تنها یک نام در حوزه‌ی تمدنی جهان از جمله شوروی سابق و حالا آسیای میانه نه بوده، بل یک حضور گسترده بوده که تمام آسیای میانه را به گونه‌ی پوشش داده و کشور های ازبیکستان، ترکمنستان و دیگر بخش های از هم‌سایه های شمال افغانستان باشندگان بومی یا غیر بومی فارسی گفتار و فارسی رفتار دارند. آن گونه که تاریخ توضیح می‌دهد بال‌گستری پروازی بال های پرواز فارسی تا چین و ساحات مختلف جهان پهنای پرواز داشته اند. از روسیه خارج نه شده به این می‌پردازیم که چرا دید استالین نسبت به تاجیکان بسیار وسیع بوده است؟ یا مطالعات و آگاهی های او در مورد زبان شناسی زیاده‌تر از دیگران حتا لینن بوده یا مدیریت قاطع وی در جلوگیری از پذیرش یاوه‌سرایی های جاسوس مأبانه‌ی خوش خدمت های درباری حتا در نظامی با ادعای رهبری جهان از مکتب و اندیشه‌ی پرولتاری کارگر افتاده بوده؟ در هر دو حالت ضعیفی است که متوجه لینن و باقی رهبری شوروی سابق نسبت به عدم آگاهی در مورد پدیده های ماحول شان و جهان شان بوده است. آیا لینن بی‌سوادتر از استالین بوده؟ گاهی که به برگردان صحبت های انتقادی استالین نسبت به رفقاییش در مورد نه داشتن صلاحیت تشخیص و درست دانی ها هویت شناسی ها و شناسه شناسی های شوروی متوجه می‌شویم، جامعه شناختی های هویتی و تباری چندان نزد رهبری سابق شوروی به شمول لینن اگر هیچ نه بوده، کامل هم نه بوده. به ویژه که رهبرانی با ادعای رهبری یک قطب مقتدر

جهانی در جغرافیای پهناوری چون اتحاد جماهیر شوروی در کشتی لنگر انداخته‌ی قدرت به ساحل بحر قصر کرملین ماسکو لمیده بودند. وقتی این همه را می‌بینیم، پرسشی به هوش‌های مان می‌گذرد که آیا سطحی‌نگری و شیفته به خودباور بودن رهبران شوروی یکی از سبب‌های سقوط گام به گام نابودی شوروی گردیده نیست. به همان گونه در تمام ابعاد رهبری یک قدرت بزرگ و تأثیرگذار جهانی نارسایی‌هایی نه بوده است؟ بدون تردید چنین است. و حالا به این نتیجه می‌رسیم که اگر لینن با دیگر رهبران و همان اندیشه‌های خوش‌بینانه نسبت خودنگری قدرت می‌داشتند، جنگ جهانی دوم هرگز به پیروزی نه می‌رسید و استالین بود که جنگ را تا گذشته از مرز مهر پدری رهبری کرد و پیروز شد. ارچند تاریخ‌گواهی می‌دهد استالین به همان پیمان‌ها که توجه در ایجاد تاجیکستان مستقل و جدایی آن از تشکیلات جمهوری ازبیکستان داشت و پسان‌ها بیش‌تر از آن در سخت‌گیری و مجازات رهبران تاجیک کوشید که از اثر دسیسه‌سازی‌های درونی به راه افتاده بود. دهه اول حکومت شوروی بسیاری از کسانی که از حاکمیت شوروی بر تاجیکستان ناراضی بودند یا در قیام باسماچیان مبارزه مسلحانه کرده بودند، راهی شمال افغانستان شدند. در فاصله ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۰ خورشیدی (۱۹۲۷ تا ۱۹۳۱ میلادی) با متهم کردن رهبران به ملی‌گرایی و خیانت. که آن را ناشی از تماس این رهبران با بریتانیا می‌دانست. بسیاری از آنان را برکنار کرد و تا ۱۳۱۴ خورشیدی (۱۹۳۵ میلادی) حدود ۶۶٪ از رهبران برجسته حزب که در اواخر دهه ۱۹۳۰ میلادی به مقامات حزبی رسیده بودند، برکنار شدند. در محاکماتی که در سال ۱۳۱۶ خورشیدی (۱۹۳۷ میلادی) برگزار شد، رئیس‌جمهور و دبیر شورای مرکزی و رئیس‌کنگره خلق از حزب کمونیست تاجیکستان اخراج و با چند رهبر دیگر اعدام شدند. در دوره سرکوب‌های دهه ۱۳۱۰ خورشیدی (۱۹۳۰ میلادی) تقریباً تمامی مقامات تاجیک در حکومت تاجیکستان جای خود را به روس‌ها دادند. گزارش‌نامه‌ی افغانستان به تاریخ ۳ آذر ۱۳۹۶ گزارشی را زیر عنوان (مرثیه ای دیر هنگام سیاسی بر گورستان بخارا و سمرقند) منتشر کرده که منبع آن بی‌بی‌سی است. در این گزارش شرح مبسوطی و در عین زمان اندوه‌ناکی از دوگانه‌گی‌های رفتار استالین نسبت به تاجیکستان و رهبران‌شان داده شده. مهم‌ترین بخش آن اعدام حاجی بایف اولین رئیس‌جمهور تاجیکستان و وابسته به اتحاد شوروی است. در مسکو هم درباره عبدالرحیم حاجی بایف و هم صفان او، از جانب رقیبان سیاسی‌شان، چون سالانیسین، برایدا، رحیم بایف، بائومان، خواجه‌اف و اسلامف تهمت‌نامه‌ها و گزارش‌های دروغین وارد می‌شد. در نتیجه، عبدالرحیم حاجی بایف و نصرت‌الله مخصوص، دو رهبر تاجیکستان، "ملت‌گرایان برژوازی"، "تروریست" و "جاسوسهای خارجی" اعلام شدند. در اواخر سال ۱۹۳۳ هر دو از سمت‌های خود برکنار و برای تحصیل به مسکو اعزام شدند. ولی بعد‌ها در سال ۱۹۳۷ پس‌ا دستگیری و حبس کوتاه عبدالرحیم حاجی بایف اعدام شد. به نوشته‌ی وام‌گرفته شده از بی‌بی‌سی توسط گزارش‌نامه‌ی افغانستان پرفسور مطلوبه میرزایونس نوه‌ی حاجی بایف اشتباهات اولی‌پدربزرگش و نصرت‌الله مخصوص را برای باقی ماندن تاجیکستان فارسی‌زبان در تشکیل ازبیکستان پشتیبانی از هیئت ازبیکستانی بود که دلیل آن نبود تجربه‌ی کافی در امور سیاسی از سوی وی خوانده شده است. هر چند بعد‌ها تلاش کرده تا سمرقند و بخارا دوباره به خاک تاجیکستان مدغم شوند ولی بسیار دیر بوده. اشتباهی که پدر بزرگ پرفسور مطلوبه میرزایونس برای جبران آن سر خود را از دست داد. ملاقات حاجی بایف در اواخر ماه مه ۱۹۲۹ با استالین نتیجه‌ی سودمندی داشت و پیش از آن آگاهی دهی برای اشتراک‌کننده‌گان اجلاس دوم کمیته‌ی اجرائیه‌ی حزب کمونیست اتحاد شوروی از راه توزیع کتاب نوشته شده‌ی حاجی بایف به تقاضای نصرت‌الله مخصوص، رهبر وقت جمهوری خودمختار تاجیکستان بود. عبدالرحیم حاجی بایف طی ۱۵-۲۰ روز کتابی را تحت عنوان "تاجیکستان. یادداشت مختصر سیاسی و اقتصادی" نوشت و این کتاب

به تاریخ ۵ دسامبر سال ۱۹۲۹ به دست شرکتکنندگان اجلاس دوم کمیته اجرائیه مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، بویژه به دست رئیس آن، میخائیل کالنین و معاونش اول ینوکیدزه، رسید. گزارش می‌نویسد که استدلال قبلی حاجی یف در ماه می ۱۹۲۹ برای استالین چنین بوده: «...وی در یکی از جلسات گفت: "رفیق استالین، تاجیکان از کهن ترین مردمان آسیای میانه بوده و تا امروز در شهرهای بخارا و سمرقند، فرغانه و دیگر مناطق زندگی دارند. امروز آنها تنها به جمهوری خودمختار سزاوار گشته، اما از شهرهای مرکزی و مدنی خود محروم شده اند. خواهشمندیم، پیشنهادهای ما را برای بازنگری تقسیمات ملی و حدودی قبول کنید."» این ملاقات تقریباً شش ماه پیش از جلسه اثرات خوبی از خود بالای تصامیم استالین به جا گذاشته بود. گزارش ادامه می‌دهد که آقای اول ینوکیدزه طرح مصوبه کمیته اجرائیه راجع به تأسیس جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان را قرائت کرد. پس از این جلسه استالین دستور داد که "منطقه خجند به تاجیکستان اضافه شود." روز ۴ سپتامبر سال ۱۹۲۹ ناحیه خجند به هیئت جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی تاجیکستان اضافه شد. با اعلام تاجیکستان به عنوان یک "جمهوری شوروی" و جدا شدن آن از ازبیکستان عبدالرحیم حاجی بایف رئیس شورای کمیسران خلق این جمهوری (معادل نخستوزیر) تعیین شد. آن زمان او ۲۹ سال داشت و چهار سال این سمت را به عهده داشت. ولی به گفته یکی از نییرگانش، از همان لحظه او با چالشها و روزهای مصیبت باری روبرو شد. و چنان بود که فارسی گفتاران شوروی صاحبان کشور مستقل خود در امور داخلی شده و از جبر ازبیکستان خارج شدند. این شرح نه می‌تواند پاسخ‌گوی همه پرسش‌ها در مورد سیر تکاملی و تنازلی زبان فارسی، گوینده‌گان زبان فارسی، جغرافیای زبان فارسی در آسیای میانه‌ی امروز و در شوروی دی‌روز باشد، به خصوص که سمرقند و بخارا هم‌چون دو انگشت بریده شده از پیکر تاجیکستان، تاریخ تاجیکستان را مادام‌العمر یا حد اقل تا ادغام دوباره به آن خون چکانی و تن زخمی نگه خواهند داشتدنباله‌ی یادآوری هولوکاست‌ها در برابر زبان فارسی.

ما دین را از اعراب گرفتیم نه آیین رانوروز و زیان پارسی در جهنم تاخت و تاز های اعراب دین اسلام مخالف نوروز نیست. من « نگارنده » از کتاب سوزانی های اعراب در خراسان و ایران زمین چیزی مستند نه یافتم

بخش دهم

در بخش نهم از بی مهری لینن در باره ی زبان فارسی سخنی داشتم. پسا نشر آن بخش، برخی دوستان پنداشتند که من کنش های عمومی وی را در رهایی های بشری از یوغ استعمار نادیده انگاشته ام. به همان دلیل هرچند نامرئی ولی نا رضایتی هایی به میان آمدند. البته این موردی است که باید به گونه ی مفصل به آن پردازیم. اگر فرصت دست داد سری به کارخانه ی سیاسی و فکری دوران لینین هم می زنیم. تئوری های ماندگار و گام برداری های ناپای دار در سیاست های نزدیک به هفت دهه ی حاکمیت جهانی و جلال و شکوه مکتب پرولتاری محور شوروی آن گاه، نه چنان بوده که همه مثبت نگری و مثبت اندیشی و مثبت کرداری بوده باشند. بی گمان با کمان اشتباهات همراه بودند و یکی از این اشتباهات همانا خوش باوری های پایایی بدون زوال سوسیالیسم و کمونیسم نگری بدون تعامل و تأمل به آن روند بودند که یک قرن هم حیات نه داشت. خلاف ضربا المثل عام روس ها که باور کن ولی کنترل هم کن. یعنی در باور به خودی ها بی کنترل بودند که پسا لینین و جانشین های او، مهره ی ستون های پنجمی اصلی جاسوسی یعنی گرباچف و یالتسین ریشه در تنه ی درخت سوسیالیسم نوپای روسیه تنیدند تا موریه وار آن را فرسودند و نابودش کردند. مکتبی که نتواند خودش را نگه دارد، چنان زود به زوال برود چه دردی را دوا می کند؟ ما دیدیم که چه ساده فروپاشانندش. سیستمی که درون مایه ی نام دار استخباراتی اش حتا کاغذپاره یی هم ارزش نه داشت و از اتفاقات در حال شُرَف منجر به نابودی یک قطب سرنوشت ساز جهان دو قطبی آن زمان یا آگاه نه بود و یا هم هم سو با بادهای غرب بود. در هردو حال ناکارا بود. یعنی یا دشمن دوست نما و یا دوست نادان. دیدیم که میلیون ها نفر در سراسر جهان با نظام های وابسته به شوروی و کنش های سوسیالیستی یا ملی دموکراتیک چه گونه در کم تر از یک سال دست خوش شکست ها ناکامی های هنجار و نا هنجار های اشتباهات مکتب لینینی و مارکسیستی شدند. چرا این پایه ها لرزان ریخت شده بودند؟ اشتباه کار در کجا بود؟ چرا گرباچف شناسی و یالتسین شناسی و یاران شان از زیر ذره بین کی، گی، بی بدون تیر بودند. سازمانی که نفس کشیدن بی اجازه ی او حتا برای اعضای دفتر سیاسی حزب شان ممکن نه بود. می شود که داوری های تاریخی را فدای امیال اهورایی مکتبی کنیم که پیش روی چشمان ما نابود شد و چه مضحکه بار نابود شد. مگر فصل آغاز راه اندازی گفت و مان های واکاوی چرایی های فروپاشی به گونه ی حقیقی و نقادانه نه رسیده است؟ ما نه می توانیم که نقش ماندگار مثلث مارکس، انگلس و لینن را در اثرگذاری های شان به سیاست و نظام سازی جهانی و آگاهی دهی های کسی نادیده بگیریم و از صلاحیت ما هم خارج است. ولی ما نه باید هنوزم به آن اندیشه باشیم که حق نه داریم نقد داشته باشیم. نبوغ بشری در حالات انکشافی های غیر قابل پیش بینی حتا گنجیدن آن در مخیله است. از یاد نه بریم، شاید در حیات ما و یا پس از ما شخصیت های علمی ظهور کنند که آثار و طرح های هر سه نفر مورد بحث ما را یک کل رد کند. به گونه ی نمونه، اگر ما کاپیتال مارکس را زوال ناپذیر پنداریم. یا دیدگاه لینن را در کتاب امپریالیسم به مثابه ی بالاترین سطح کاپیتالالیسم تنها مورد بحث بدانیم و یا کتاب کاپیتالالیسم، سوسیالیسم و دموکراس جوزف شومپیتر و صدها، شخصیت، نظریه پرداز و کتاب

نویس های مرتبط و غیر مرتبط به بحث مان را مبرا از نقد بدانیم، اشتباه می کنیم و یا بر عکس. آن گونه که یثربی در کتاب تحلیلی عالی خودش چستی فلسفه را زیر نام فلسفه چی ست؟ حلای می کند. کتاب در سال ۱۳۸۷ از سوی بنگاه انتشارات امیر کبیر چاپ شده. یثربی سه جمله ی ماندگاری هم در اول کتاب می گوید و جمله ی دوم آن چنین است: «هیچ بزرگی با نقد آثارش کوچک نمی شود و هیچ کوچکی با نقد بزرگان بزرگ نمی گردد. پس نقد و نظر را که همیشه راهگشا بوده با همدلی بشنویم و به اصلاح و تکمیل آن یاری رسانیم، تا جمود به حرکت تبدیل شود.» به هر رو، در یکی از بخش های دیگری به این مهم خواهیم پرداخت. و حال سیری در مسیر دشمنی های جهان با زبان پارسی. این بار اما به سوی کانون اصلی، زادگاه و مهد پرورش زبان پارسی در خراسان و ایران زمین دی روز و امروز آشنا سازی دوباره ی خواننده های گرامی با پیشینه ی سرزمین پارسی یک بازگفتار بی نیازست. به این اساس می رویم تا تاریخ جهنمی حمله های اعراب و دگران به فرهنگ و داشته های زبان پارسی را دوباره خوانی کنیم. اعراب که با گشودن راه به سوی استیلای سرزمین های خراسان و ایران لشکر کشیدند، دوصد سال را در آن جا گذراندند. کهن شناسان یکی از اثرات منفی تجاوز اعراب بر زبان پارسی را دگردیسی سازی نام پارسی می دانند. به این آوند که الفبای اعراب (پ) نه دارد و در عرف روزانه ی دوران حاکمیت اعراب، (ف) را به جای (پ) کاربرد می دادند، با استیلای سیاسی، نظامی، سرزمینی و فرهنگی اعراب در سرزمین های پارسی زبان بود، که اگر زبان پارسی به گونه ی همدادی زیر بار زبان اعراب نه رفت، ولی بی گزند از بدی ها هم نه بود. جاگزینی حرف عربی (ف) به جای حرف پارسی (پ) و دگرگونی یک باره ی (پارسی) به (فارسی) هم از یادمان های نا هم دل است در پارسی ستیزی. واژه نامه های دهخدا و عمید و معین همه فارسی را معرب پارسی می دانند. و واژه ی (فارسی) را به گونه ی روشن وابسته ی پسا اسلام به عرب دانسته و جاگزین (پارسی) می گویند. دهخدا چنین نویسد: (پارسی. (ا خ) (زبان ...) یکی از لهجات قدیم ایران از ریشه هندواروپائی که بزبان سانسکریت شباهت تام دارد و در زمان هخامنشی زبان درباری محسوب میشده است و آنرا لهجه پارسی باستانی و فرس قدیم نامند. رجوع به پارسی باستانی (زبان) شود. || زبان عمومی مردم ایران در دوره اسلامی. زبان ادبی ملت ایران عهد اسلامی. زبان فارسی: بسی رنج بردم در این سال سیعجم زنده کردم بدین پارسی. فردوسی. گر پارسا زنی شنود شعر پارسیشو آن دست بپندش که بدانسان نوا زنستان زن ز بینوائی چندان نوا زندتا هر کسیش گوید کین بی نوا زنست. یوسف عروسی. بلفظ پارسی و چینی خماخسرو بلحن مویه زال و قصیده لغزی. منوچهری. بونصر مشکان نامه بخواند و بپارسی ترجمه کرد. (تاریخ بیهقی). استادم [بونصر مشکان] دو نسخه کرد این دونا مه را... یکی بتازی سوی خلیفه و یکی بپارسی به قدرخان. (تاریخ بیهقی). نسخه بیعت و سوگندنامه بفرستادم بپارسی کرده بود. (تاریخ بیهقی). جای دگری باز هم نمایاندن به همان پارسی کرده است: نخستین صد و شصت پیدائوسی که پیدائوسی خواندش پارسی. فردوسی. و آنچه از جهت پارسیان بدان الحاق افتاده است شش باب است. (کلیله و دمنه). || زرتشتی: گر زمان، پارسیان گویند عرش است و شاعران گویند آسمان است. (لغت نامه اسدی). || زبان مردم پارس. زبان مردم ایران. رجوع به پارسی (زبان) شود. || پیرو زرتشت ساکن هند. پارسی. (ا خ) (زبان ...) یکی از لهجات قدیم ایران از ریشه هندواروپائی که بزبان سانسکریت شباهت تام دارد و در زمان هخامنشی زبان درباری محسوب میشده است و آنرا لهجه پارسی باستانی و فرس قدیم نامند. رجوع به پارسی باستانی (زبان) شود. || زبان عمومی مردم ایران در دوره اسلامی. زبان ادبی ملت ایران عهد اسلامی. زبان فارسی: بسی رنج بردم در این سال سیعجم زنده کردم بدین پارسی. فردوسی. آیا اعراب در ایران پارسی هرچه دار و ندار داشت به نیستی بردند و در آب انداختند و در آتش سوزاندند؟ تاریخ های ابن خلدون، بلازهی، ابن هشام و طبری و مسعودی از حملات اعراب

گفته اند. این تاریخ ها اساس ترتیب صد ها نوشته و تحلیل گزارشی شده اند. ولی هیچ گزارشی نشانی مستندی از کتاب سوزانی اعراب نه داده اند. گزارشی هم توسط صفحه ی یوتوپ « قاصدک » زیر نام « دلیل کتاب سوزی اعراب در ایران ساسانی چه بوده ست! » از جنایات اعراب در کتاب سوزانی های پارسیان یاد کرده و آن ها را آسیب بزرگی به زبان و ادبیات فارسی و علوم عقلی بزرگی که پارسیان یا بعد ها فارسی گفتار ها داشتند دانسته است. سعد ابن ابی وقاص در تیسفون کتاب های یافته شده را به هدایت حضرت عمر آتش زد و به دریا انداخت. من « نگارنده » کتاب هایی از آن چه پای پی این گزارش بود را زیر و رو کردم و نشان و موردی از تذکر کتاب سوزانی اعراب نیافتم. مثلاً کتاب های ابن خلدون همه از حملات و رسم روش های عملک کردی اعراب یاد کرده و مستنداتی داشته، ولی به هیچ جایی طور خاص اشاره به کتاب سوزانی نه کرده. یا برگردان فارسی کتاب ایران از آغاز تا اسلام نوشته ی رومن گری شمن توسط دکتر محمد معین در سال ۱۳۳۶ چاپ اول و در سال ۱۳۷۹ چاپ نهم هیچ اثری از مستندات کتاب سوزانی های اعراب در ایران نیست. حتا تیسفون هم بخشی از ایران نبوده، برگردان فارسی آثار الباقیه نوشته ی ابوریحان البیرونی توسط اکبر دانا سرشت از چاپ اول در سال ۱۳۶۳ تا چاپ پنجم در ۱۳۸۶ هیچ موردی از ادعای کتاب سوزانی های توسط اعراب مهاجم دیده نه می شود. تاریخ های دیگری را هم که من « نگارنده » مرور کردم، چیزی اندر باب کتاب سوزانی اعراب در ایران زمین و خراسان زمین نه یافتم. مثلاً تاریخ یعقوبی یا مجموعه ی میراث ایران و اسلام نوشته ی احمد بن ابی یعقوب « ابن واضح یعقوبی » برگردان شده در دو جلد توسط مجد ابراهیم آیتی چاپ اول ۱۳۴۱ و چاپ سوم در سال ۱۳۶۲ توسط چاپخانه ی فراین هم چیزی پیرامون کتاب سوزانی اعراب ندیدم. این جا من در پی تهرئه ی اعراب از وحشت و بربریت آفرینی در سرزمین پهناور خراسان و ایران نیستم. ولی تاریخ تاریخ است. برخی ادعا ها توسط دانش مندان ایرانی رد شده اند. به گونه ی نمونه همین گزارش « قاصدک » مردم ایران را بی خبر دانسته و می گوید وطنداران نا آگاه شان در نهاوند به زیارت نعمان و آرام گاه وی می روند. در حالی که همه تاریخ ها متفق اند که نعمان آدم خیرخواهی بوده و در شروع جنگ نهاوند کشته شده و فتح نهاوند هم پسا کشته شدن او صورت گرفته است. چون در آن جا کشته شده، همان جا در دهستان قشلاق، که به جاده ی نهاوند به کرمانشاه واقع است دفن گردیده. ویکی پدیا و دانش نامه ی آزاد می نویسد که آرام گاه نعمان بن مقرن در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۸۰ با شماره ۵۰۳۷ به عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده است. پس چه گونه است که کشته شده یی را مقصر کاری نه کرده دانست؟ البته این مواردی نیستند که بگوییم دو صد سال حکومت اعراب در حوزه ی خراسان زمین و ایران زمین بی اثرات منفی و مثبتی بوده است. سلطه ی بی گانه در سرزمین های پدری و مادری و تباری و هویتی و جغرافیایی برای هیچ کسی قابل پذیرش نیست. ولی به گواهی تاریخ های مختلف از جمله تاریخ دو قرن سکوت عبدالحسین زرینکوب که در چاپ دوم آن به اشتباهات شان در چاپ اول اعتراف شجاعانه کرده اند. تسلط اعراب را بر جغرافیای ایران زمین و خراسان زمین را اگر نتیجه ی یورش اعراب می داند، ماحصل بی دادگری های دوره های اخیر حکمروایی خشن و پر از ظلم و ستم حکومت های ساسانیان می داند. حقیقتی که نسل نو ایران زمین و پارسی گویان به دلایل عاطفی آن را نادیده می گیرند. حتا استاد زرینکوب هم مشخص و با ذکر منبع از کتاب سوزی اعراب و به ویژه سعد ابن ابی وقاص و گویا فرمان عمر عادل چیزی به دست خواندن ما نه داده و تنها در بخش (۴) زیر عنوان زبان گم شده به گونه ی سردرگم می نویسند: «.... باری از همه قرائن پیداست که در حمله عرب بسیاری از کتابهای ایرانیان از میان رفته است گفته اند!؟ که وقتی سعد بن ابی وقاص برمدا این دست یافت در آنجا کتابهای بسیار دید نامه به عمر بن خطاب نوشت و در باب این کتابها دستوری خواست. عمر در پاسخ نوشت که آنهمه را باب افکن که اگر

آنچه در آن کتابها هست سبب راهنمایی است خداوند برای ما قرآن فرستاده است که از آنها راه نماینده تر است و اگر در آن کتابها جزمایه گمراهی نیست خداوند ما را از شر آنها در امان داشته است. ازین سبب آنهمه کتابها را در آب یا آتش افکندند. درست است که این خبر در کتابهای کهنه قرنهای اول اسلامی نیامده است و بهمین جهت بعضی از محققان در صحت آن دچار تردید گشته اند اما مشکل میتوان تصور کرد که اعراب...» یا در جای دیگری می نویسند: «... دو قرن سکوت، صفحات ۱۰۵ تا ۱۱۰، چاپ دوم و ویرایش دوم سال ۱۳۳۶ و نشر برق پائیز ۱۳۸۹ انتشارات امیر کبیر، زبان گمشده آنچه از تأمل؟! در تاریخ بر می آید این است که عربان هم از آغاز، حال شاید برای آنکه از آسیب زبان ایرانیان در امان بمانند و آن را همواره چون خربه تیزی در دست مغلوبان خویش نه بینند در صدد برآمدن زبانها و لهجه های رایج در ایران را از میان ببرند. آخر این بیم بود که همین زبانها خلقی را بر آنها بشورانند و ملک و حکومت آنان را در بلاد دور افتاده ایران بخطر اندازد بهمین سبب هر جا که در شهرهای ایران به خط و زبان و کتاب و کتابخانه برخوردند با آنها سخت بمخالفت برخاستند رفتاری که تازیان در خوارزم با مردم کردند بدین دعوی حجت است. نوشته اند؟! که وقتی قتیبة بن مسلم، سردار، حجاج بار دوم بخوارزم رفت و آن را باز گشود هر کس را که خط خوارزمی مینوشت و از تاریخ و علوم و اخبار گذشته آگاهی داشت از دم تیغ بی دریغ در گذاشت و موبدان و هیریدان قوم را یکسر هلاک نمود و کتابهایشان همه بسوزانید و تباہ کرد تا آنکه رفته رفته مردم امی ماندند و از خط و کتابت گشتند و اخبار خط و زبان بی بهره ...» در گفته اند... شان نه گفته اند که چه کسانی گفته اند؟! در تأمل تاریخ منبع شان را اشارتی نیست، در نوشته اند... شان هم معلوم نیست که مراد شان از کدام نوشته توسط کی ها بوده؟ تاریخ که به اشارات گنگ و عام نوشته نه می شود. به هر رو، هر قدر سره سازی کنیم، جنایات یک تهاجم بر یک کشور در هرگونه ای که باشد، بدون زیان به فرهنگ، کلتور، اجتماع، اقتصاد، سیاست، مدنیت، حتا بدویت نیست و تهاجم اعراب هم مبرا از این نا میمومنی ها نبود. ما در افغانستان خود مثال های روشنی داریم باکاری که مجدگل مهمند در شمال افغانستان و کرزی و غنی رؤسای جمهور تکنوکرات؟! در عصر فوق مدرنیته، طی دوددهی پسین با کتاب های پارسی وارد شده از ایران در هرات تکرار کردند و همه را با کانتینر هایش به دریا انداختند. راوی « قاصدک » از جلال همایی می گوید کار های که قبل از اسلام اسکندر با کتابخانه ی استخر در سکندریه، انگلیس در طرابلس و شام و هلاکو خان با دارالعلم بغداد، کردند سعد این وقاص با کتابخانه ی عجم کرد. دولت شاه سمرقندی به ماجرای دیگر کتاب سوزانی توسط خلفای عباسیان می پردازد و از عبدالله ابن طاهر امیر خراسان در نیشاپور یاد می کند که کتابی برایش آوردند از قصه ی وامغ و عذرا است که به شعرا نام انوشیروان یاد کرده اند. نه پذیرفت و هدایت داد این کتاب از مغان زرتشتی است و نزد ما مردود. تصانیف عجم را سوختند پزشکی ستاره شناسی و دینی اجتماعی را از بین بردند. زرین کوب در همان کتابش ادامه می دهد اعراب لهجه های محالی را از ترس از بین بردند، فارسی را مانع نشر قرآن شدند. عقده الفرید چاپ قاهره خسرو پرویز اعراب را نکوهش می کند. مقاله ی مفصلی در رابطه به رد ادعای های مبهم کتاب سوزی در ایران نوشته شده که مهم ترین بخش آن منبع قراردادن آثار شهید مطهری بوده است. گزیده ای از مجموعه آثار شهید مطهری. ج ۱۴، (از صفحات ۲۷۴ تا ۳۱۲) (۲) گزیده ای از مجموعه آثار شهید مطهری. ج ۱۴، (از صفحات ۲۷۴ تا ۳۱۲) (۳) گزیده ای از مجموعه آثار شهید مطهری. ج ۱۴، (از صفحات ۲۷۴ تا ۳۱۲) (۴) گزیده ای از مجموعه آثار شهید مطهری. ج ۱۴، (از صفحات ۲۷۴ تا ۳۱۲) البته که ما در جهان و در کشور خود ما هم کتاب سوزانی هایی را خوانده یا دیده ایم و داستان کتاب سوزانی خواجه عبدالله انصار هم ثبت تاریخ است. ولی در پژوهش نفس گیری که من در این هفت روز پسین داشتم

به موارد جدیدی از تاریخ پنهان هم برخوردیم. یکی از آن مورد نوشته‌ی ابوریحان البیرونی در کتاب آثارالباقی است که به موضوع مهمی اشاره می‌کند و در صورت اثبات باید ملا و آخوند و طالب و چلی همه از مردم معذرت بخواهند. البیرونی آدم ساده‌ای نبود و عالم ساده‌ای هم نبودند که از نظریات شان هوای بگذریم. این کتاب وی تا حال رد هم نه شده است. در برگردان فارسی کتاب الباقی نوشته‌ی البیرونی که توسط اکبر داناسرشت به چاپ پنجم سال ۱۳۸۶ رسیده و ۶۵ سال پس از چاپ اول آن در (۱۳۲۱) است چنین می‌خوانیم: (...عبد الصمد بن علی در روایتی که به جد خود ابن عباس آنرا می‌رساند نقل میکند که در نوروز جامی سیمین که پر از حلوا بود برای پیغمبر هدیه آوردند و آن حضرت پرسید که این چیست؟ گفتند امروز روز نوروز است پرسید که نوروز چیست؟ گفتند عید بزرگ ایرانیان است فرمود آری در این روز بود که خداوند عسکره را زنده کرد پرسیدند عسکره چیست فرمود عسکره هزاران مردمی بودند که از ترس مرگ ترك دیار کرده و سر به بیابان نهادند و خداوند بآنان گفت بمیرید و مردند سپس آنانرا زنده کرد و ابرها را امر فرمود که به آنان ببارد از اینروست که پاشیدن آب در این روز رسم شده سپس از آن حلوا تناول کرد و جام را (...). هم بر این دلیل و هم بر این برهان که هر کسی و هر زبانی و هر ملتی و هر گروه بزرگی از اجتماعات دارای مشترکات فرهنگی و کشوری حق دارند از عنعنات شان آن گونه که بایسته است بزرگداشت کنند، پارسی گفتارها هم در سرازیر جهان حق دارند نوروز را تجلیل کنند. به ویژه که ما شعائر دینی را به حکم قرآن و حدیث از عرب گرفته ایم. نه آیین های بومی و ملی و کهنی ما را و سازمان جهانی ملل هم نوروز را از زمره‌ی داشته های آن می‌داد.

بخش یازده:

پارسی ستیزی کهن و خشن در کشور ما.

دنباله دارد...